

المنزلة واثباتها له الا النبوة فانه استثناء في آخر الحديث بقوله صلى الله عليه
انه لاني بعدى فبقى ما عدا النبوة المستثناة ثابتاً لعلی عليه السلام من كونه اخاه
و وزيره وعضده و خليفته علي اهل عند سفره الي تبوك وهذه من المعارج
الشراف و المدارج الازلافي فقد دل الحديث بمنطوقه و مفهومه علي ثبوت
هذه المزية العلية لعلی عليه السلام وهو حديث متفق علي صحته (۱)

و همین کلام را ابن صباغ مالکی در ص ۲۹ فصول المهمة و دیگران از اکابر
علماء شما که ذکر نام و عقیده هر يك از آنها در این وقت کوتاه شب مقتضی نیست آورده
و تصدیق این معنی را نموده اند .

حافظ - گمان میکنم این استثناء عدم نبوت است نه اصل نبوت .

داعی - خیلی بی لطفی نموده روی تبعیت از اسلاف خود ایراد وارد آوردید و
مطلب باین آشکاری را انکار نمودید و حال آنکه توجه نمودید بیان شافعی که الحال
عرض کردم میگوید فبقی ما عدا النبوة المستثناة ثابتاً لعلی .

و این بیان خود نص است در آنکه مستثنی در حدیث شریف نبوت است نه عدم
نبوت و دیگر ضمیر منصوب و استثناء در قول او که گوید فانه استثناءها فی آخر
الحديث بقوله: انه لاني بعدى - راجع نبوت است .

و مثل این نوع از عبارت در کتب علمای شما بسیار است که همه آنها دلالت
بر استثنای نبوت میکند نه عدم نبوت و نظر آنکسانی که قائل بعدم نبوت شده اند
جز عناد و لجاج و تعصب چیز دیگری نبوده است **فمتعجبیر بالله من التعصب فی الدین .**

حافظ - گمان میکنم این ادعای شما که اگر پیغمبر ما خاتم الانبیاء نبود و بنا

(۱) خلاصه از بیانات آنکه منزلت هرون از موسی آن بود که برادر و وزیر و بازو و
شریک در نبوت و خلیفه موسی بر قومش بود پس پیغمبر خاتم هم علی را در حدیث شریف صاحب
مقام و منزلت هرونی قرار داده با استثناء نبوت پس باقی میباشد برای او آنچه ما عدا نبوت است
از برادری و وزارت و خلافت او بر قومش و این خصیصه از معارج شرافت و مدارج علیا است
برای علی علیه السلام پس این حدیث از حیث منطوق و مفهوم دلالت دارد بر ثبوت این مرتبة
برتر که برای آنحضرت - و این حدیثی است که عموم اتفاق بر صحت آن دارند .

بود پیغمبری بیاید علی واجد این مقام بود مخصوص بخودتان باشد و الا احدی چنین
بیانی ننموده .

داعی - این ادعا فقط از مخصوصات دعا گو و علمای شیعه نیست بلکه اکابر علماء
خودتان هم اقرار باین معنی دارند .

حافظ - کدام يك از علمای ما چنین ادعائی نموده اند اگر در نظر دارید
بیان فرمائید .

داعی - یکی از علمای بزرگ و محل وثوق علمای رجال شما ملا علی بن سلطان
محمد هروی قاری است که وقتی خبر فوت او بمصر رسید علمای مصر در حضور زیاده از
چهار هزار نفر برای او نماز غیبت خواندند صاحب تصانیف و تألیفات بسیاری است در
(مرقاة شرح بر مشکوة) در شرح حدیث منزله گفته فیه ایماء الی انه لو کان بعده نبیاً
لکان علیاً یعنی در این حدیث اشاره اثبت باینکه اگر بنا بود بعد از خاتم الانبیاء
پیغمبری باشد آن علی عليه السلام بود .

و از جمله علمای بزرگ شما که اقرار باین معنی نموده علامه شهیر جلال الدین سیوطی
در آخر کتاب (بنیة الوعظ فی طبقات الحقاظ) با ذکر سلسله روایت تا بجابر بن عبدالله
انصاری که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم به امیر المؤمنین فرمود اما ترضی ان تكون منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لانی بعدی ولو کان لکنته خلاصه معنی آنکه اگر
بنا بود پیغمبری بعد از من باشد تو آن بودی یا علی .

و نیز میر سید علی همدانی فقیه شافعی در حدیث دوم از موده ششم (مودة
القربی) از انس بن مالک روایت نموده که پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود ان الله اصطفاني علي
الانبياء فاختراني و اختار لي و صيا و خیرت ابن عمی و صبی یشد عضدی کما
یشد عضد موسی باخیه هرون و هو خلیفتی و وزیر ی ولو کان بعدی لیا لکان
علی نبیا و لکن لانبوة بعدی (۱) .

(۱) بدرستی که خداوند برگزید مرا بر انبیاء و اختیار نمود مرا (به برگزیده گمی) پس اختیار
نمود برای من وصی و برگزیده پس عم (علی) را وصی من و محکم نمود بازوی مرا هم چنانکه
محکم نمود بازوی موسی را به برادرش هرون و او است (یعنی علی) خلیفه و وزیر من اگر بنا بود
بعد از من پیغمبری هر آینه علی پیغمبر بود و لکن بعد از من پیغمبری نخواهد بود .

پس با این مختصر دلائل ثابت شد که قول نبوت از برای علی فقط از ما نیست بلکه از خود رسول خداست بنا بر آنچه علماء خودتان هم تصدیق نموده‌اند که بنا بر موده آن حضرت علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و هیچ امر پیچیده و مشکلی هم نبوده که شمارا بتعجب آورده .

و چون از منازل و مراتب هر دوی نبوت مستثنی شده با استثنای متصل قطعاً ماعدای آن بشهادت علمای خودتان که ذکر نمودیم برای علی علیه السلام باقی و ثابت میماند که از همه آن منازل بالاتر منزله خلافت و افضلیت است که در خلافت هرون قرآن مجید صراحت دارد در آیه ۱۳۸ سوره ۷ (اعراف) میفرماید و قال موسی لایخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لاتتبع سبیل المفسدین (۱) .

حافظ - با اینکه در آیات گذشته بیان نمودید که حضرت هرون با برادرش حضرت موسی شریک در امر نبوت بوده .

پس چگونه او را خلیفه قرار دادند و حال آنکه مسلم است شریک انسان مقامش بالاتر از آنستکه خلیفه و جانشین او شود و اگر شریک را خلیفه قرار دهند او را از مقام و مرتبه خودش تنزل داده‌اند چه آنکه مقام نبوت بالاتر از مقام خلافت است .

داعی - یک عده از آقایان محترم بدون فکر و تأمل باین اشتباه رفته‌اند و حال آنکه اگر قدری فکر میفرمودید محتاج بجواب داعی نبوده خود میدانستید که نبوت حضرت موسی علی بیسنا و آل و علیه السلام با اصاله و نبوت حضرت هرون علیه السلام تبعاً بوده کانه خلیفه آن حضرت بوده با توجه باینکه حضرت هرون با برادر بزرگوارش حضرت موسی علیه السلام شریک در امر تبلیغ بوده .

چنانچه از تفاضلی خود حضرت موسی معلوم میشود که از آیه ۲۷ تا ۳۳ سوره ۲۰ (طه) نقل قول حضرت موسی را مینماید که قال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیراً من اهلی هرون

(۱) موسی برادرش هرون گفت خلیفه و جانشین من باش در قوم من و راه صلاح پیش گیر و پیر و اهل فساد مباش .

اخی اشدد به ازری و اشر که فی امری (۱) .

زیرا که علی علیه السلام فقط یگانه راد مردی بوده است که با استثناء مقام نبوت خاصه در تمام مراحل کامله و صفات مخصوصه شریک با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده .

حافظ - پیوسته تعجب ما زیاد تر میشود که می بینیم در باره علی کرم الله وجهه چنان غلو مینمائید که عقول عقلا محو و حیران میگردد که از جمله آنها همین جلالی بود که الحال بیان نمودید که علی کرم الله وجهه جمیع صفات و خصائص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دارا بوده . داعی - اولاً این نوع از گفتار غلو نیست بلکه عین واقع و حقیقت است چه آنکه خلیفه پیغمبر روی قاعده عقلانی باید در جمیع صفات مثل و مانند پیغمبر باشد .

ثانیاً در این ادعا ما تنها مدعی این معنی نیستیم بلکه بزرگان از علمای خودتان در کتابهای معتبره خود اقرار باین معنی دارند .

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر و عالم فاضل سید

احمد شهاب الدین که از فحول علماء شما میباشد

در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل

مشروحاً باین معنی اشاره نموده و باین عبارت گوید :

علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود

ولا یخفی ان مولانا امیر المؤمنین قدس سره فی کثیر بل اکثر الخصال الرضیة و النعال الزکیة و عاداته و عباداته و احواله العلیة و قد صح ذلك له بالاخبار الصحیحة و الاثار الصریحة و لایحتاج الی اقامة الدلیل و البرهان و لایفقر الی ایضاح حجة و بیان و قد عد بعض العمام بعض الخصال لامیر المؤمنین علی النبی هو فیها نظیر میدنا النبی الامی (۲) .

(۱) پروردگارا کتاهه گردان برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است و بگشاگره را از زبان من تا بفهمند کلمات مرا و قرار بده برای من و ذیری از کسان من که آن هرون برادر من باشد و محکم گردان بوی پشت مرا و هر یک ساز او را بامن دو امر من (که تبلیغ رسالت است) .

(۲) پوشیده و پنهان نمی باشد آنکه مولای ما امیر المؤمنین (علیه السلام) شباهت دارد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیشتر از خصال رضیه و افعال زکیه از عادات و عبادات و احوال علیه آن حضرت و بصحت پیوسته این معنی باخبار صحیحه و آثار صریحه که احتیاجی به دلیل و برهان خارجی ندارد و محتاج بتوضیح حجة و بیان نمی باشد بعض از علماء بعض از آن خصال حبیده را بشاوه آورده‌اند که در آن خصال حبیده علی علیه السلام نظیر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است .

از جمله آنکه در اصل نسب نظیر یکدیگرند و نظیره فی الطهارة بدلیل قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً یعنی علی نظیر پیغمبر است در طهارت بدلیل آیه تطهیر (که در باره پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده).

و نظیره فی آیه ولی الامة بدلیل قوله انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یتقون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون و نظیر آنحضرت است در آیه مزبوره از حیث ولایت بر امت بدلیل انما ولیکم الله الخ (که باتفاق فریقین در باره علی علیه السلام نازل گردیده) (چنانچه در همین کتاب بشرح مفصل آمده).

و نظیره فی الاداء و التبلیغ بدلیل الوحی الوارد علیه يوم اعطاء سورة برات تغییره فنزل جبرئیل قال لا یؤدیها الا انت او من هو منک فاستعادها منه فأداها علی رضی الله تعالی عنه فی الموسم.

یعنی نظیر آنحضرت است در أداء رسالت و تبلیغ دین بدلیل موضوع سوره برات و نزول بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (که آنحضرت آیات سوره برات را داد به ابی بکر یرد در موسم حج بر اهل مکه قرائت نماید (چنانچه در همین کتاب ثبت گردید). که جبرئیل نازل گردید و عرض کرد أداء رسالت نمیتواند بنماید مگر خودت یا کسیکه از تو باشد پس آنحضرت آیات سوره برات را از ابی بکر گرفت بامر خدای تعالی و بعلی علیه السلام داد که در موسم حج أداء نمود.

و نظیره فی کونه مولی الامة بدلیل قوله صلی الله علیه و آله من كنت مولاه فهذا علی مولاه.

و نظیر آنحضرت است در مولای امت بودن بدلیل فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله (در غدیر خم چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیده) که هر کس را من اولی بتصرف در امر او هستم پس این علی اولی بتصرف در امر او میباشد.

و نظیره فی مماثلت نفسیهما و ان نفسهما قامت مقام نفسه وان الله تعالی

اجری نفس علی مجری نفس البنی صلی الله علیه وسلم فقال : ومن حاجک فیه من بعد ما جئتک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناکم و نساتنا و نساکم و انفسنا و انفسکم.

و نظیر آن حضرت است در اتحاد نفسانی که نفس علی علیه السلام قائم مقام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد چنانچه خداوند در آیه مباحله (باتفاق فریقین چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیده) علی را بمنزله نفس آن حضرت فرار داده.

و نظیره فی فتح بابہ فی المسجد کفتح باب رسول الله و جواز دخول المسجد جنباً کحال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السواء.

و نظیر آنحضرت است در فتح باب او در مسجد مثل فتح باب رسول الله صلی الله علیه و آله (که بامر پیغمبر تمام درهای خانه که بمسجد باز بود بسته شد الا در خانه پیغمبر و علی) و جواز ورود در مسجد در حال جنابت مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله.

(همهمه ای در برادران اهل تسنن پیدا شد سؤال نمودیم که چه شده آقایان بحرف آمدید).

لواب - اتفاقاً همین جمعه گذشته که بمسجد جهت أداء نماز رقتیم جناب حافظ در خطبه بانقل احادیثی این فتح باب مسجد را اختصاص بخلیفه ابی بکر رضی الله عنه دادند حال که شما فرمودید اختصاص بعلی کرم الله وجهه دارد اسباب تحسیر حاضرین گردیده و این گفتگوها مر بوط باین قضیه است متمنی است حل معما فرمائید.

داعی - (رو بجناب حافظ) آیا چنین بیانی فرمودید.

حافظ - بلی چون در احادیث صحیحه ما وارد است از صحابی ثقه و عدل! ابوهریره رضی الله عنه که رسول مکرم صلی الله علیه و آله امر فرمود که تمام درهائی که بمسجد باز بود بستند مگر در خانه ابی بکر رضی الله عنه را که فرمود ابی بکر از من و من از ابی بکر میباشم.

داعی - لابد بنظر آقایان محترم رسیده است که امویها سعی بلیغ نمودند که در مقابل هر فضیلتی که از خصائص مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بشمار آمده حدیثی

بوسیله ابادی مرعوز و کاسه لیسهای سفره معاویه مانند ابوهریره و مغیره و عمرو بن عاص و غیره وضع نمایند و همین عمل را هم نمودند و بکریون هم روی حب و علاقه مفرط که بخلیفه ابی بکر داشتند آن احادیث را تقویت نمودند چنانچه ابن ابی الحدید در جلد اول و مخصوصاً در ص ۱۷ جلد سوم شرح نهج البلاغه این وقایع را مشروحاً نقل نموده و گوید از جمله احادیث موضوعه حدیث (سد ابواب است بجز باب ابی بکر) بدیهی است این حدیث موضوع در مقابل احادیث صحیحه متکثره ای است (که علاوه بر کتب معتبره شیعیان که بنحو تواتر و اجماع ثابت آمده) در کتب صحاح معتبره اکابر علماء خودتان باقید باینکه از احادیث صحیحه است نقل نمودند مانند که تمام درهای خانه های مردم را بمسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بامر خداوند بست مگر در خانه علی علیه السلام را.

نواب - چون این وقعه مورد اختلاف قرار گرفته جناب حافظ میفرماید از خصائص ابی بکر رضی الله عنه است عالی جناب میفرمائید از خصائص مولانا علی کرم الله وجهه می باشد چنانچه ممکن است ببعض اسناد از کتب معتبره ما اشاره فرمائید تا شوندگان با اسناد جناب حافظ مطابقت نموده انتخاب احسن نمایند.

داعی - امام احمد حنبل در ص ۱۷۵ جلد اول و ص ۲۶ بامر پیغمبر تمام درهای خانه ها بمسجد بسته شد جلد دوم و ص ۳۶۹ جلد چهارم مسند و امام ابو عبدالرحمن نسائی در سنن و ص ۱۳ و ۱۴ خصائص العلوی و حاکم نیشابوری در ص ۱۱۷ و ۱۲۵ جلد سیم مستدرک و سبط ابن جوزی در ص ۲۴ و ۲۵ تذکره بایانات مشروحه اثبات این حدیث از طریق ترمذی و احمد بن حنبل و ابن اثیر جزری در ص ۱۲ اسنی المطالب و ابن حجر مکی در ص ۷۶ صواعق و ابن حجر عسقلانی در ص ۱۲ جلد ۷ فتح الباری و طبرانی در اوسط و خطیب بغداد در ص ۲۰۵ جلد ۷ تاریخ خود و ابن کثیر در ص ۳۴۲ جلد هفتم تاریخ خود و متقی هندی در ص ۴۰۸ جلد ششم کنز العمال و هیشمی در ص ۱۱۵ جلد نهم مجمع الزوائد و محب الدین طبری در ص ۱۹۲ جلد دوم ریاض ابن ابی الحدید در ص ۴۵۱

جلد دوم شرح نهج و حافظ ابو نعیم در فضائل الصحابه و ص ۱۵۳ جلد ۴ حلیه الاولیاء و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و جمع الجوامع و خصائص الکبری و ص ۱۸۱ جلد اول لثالی المصنوعه و خطیب خوارزمی در مناقب و حموی در فرائد و ابن مغزلی در مناقب و مناوی مصری در کنوز الدقایق و سلیمان بلخی حنفی در ص ۸۷ ینایع الموده باب ۱۷ را اختصاص بهمین ^{معنی} داده و شهاب الدین قسطلانی در ص ۸۱ جلد ششم ارشاد الساری و حلبی در ص ۳۷۴ جلد سوم سیره الحلیه و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل بالآخره عموم اکابر علمای شما از کبار صحابه از قبیل خلیفه عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم بمبارات مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که امر فرمود تمام درهای مسجد را بستند مگر در خانه علی علیه السلام را و مخصوصاً بعضی از اکابر علمای شما برای مزید ینائی فریب خوردگان امویها و بکریون و غیره توضیحات کاملی داده اند مانند محمد بن یوسف کنجی شافعی که باب ۵۰ کفایت الطالب را اختصاص بهمین موضوع داده و بعد از نقل احادیث مسند ینائی دارد باین عنوان که هذا حدیث عال آنگاه گوید چون عمده ای از درهای منازل اصحاب بمسجد باز میشد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نهی نمود ورود و توقف در مساجد را در حال حیض و جنابت لذا امر فرمود تمام درهای منازل را بمسجد مسدود نمودند الا در خانه علی علیه السلام را باز گذارند باین عبارت که سدوا الابواب کلها الا باب علی بن ایطالب و او ما ینده الی باب علی علیه السلام . یعنی تمام درها را ببندید مگر در خانه علی را باز بگذارید و بدست مبارک اشاره نمود بدرخانه علی علیه السلام پس از آن گوید این اباحه و ورود و توقف در مسجد در حال جنابت خصیصه ای بود برای علی علیه السلام و لکن این عمل دلیل بر آن نمی باشد که هر جنبو حائضی میتواند در مساجد ورود و توقف نماید انما خص بذلك لعلم المصطفی بانه یتحری من النجاسة هو و زوجته فاطمة و اولاده صلوات الله علیهم و قد نطق القرآن بظهورهم فی قوله عز وجل انما یرید الله الخ .

ماحصل معنی آنکه اختصاص دادن پیغمبر علی را باین معنی خصیصه عظمی برای آن بود که آن حضرت علم قطعی داشت که علی وفاطمه و اولادهای آنها متحرری و دور از نجاست اند چنانچه آیه تطهیر تصریح باین معنی دارد که آن خاندان جلیل منزّه از جمیع ارجاس و نجاسات اند .

باتوضیح کاملی که این عالم شافعی داده جناب حافظ مقایسه کنند با خبری که نقل نمودند اگر دلیلی بر طهارت اَبی بکر دارند گذشته از این همه اسناد معتبره ما آن خبر را نقل نمایند .

و حال آنکه بخاری و مسلم هم در صحیحین خود اشاره باین معنی نموده اند در باب آنکه جنب حق ورود و توقف در مسجد ندارد که رسول اکرم فرمود **لا ینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انا و علی (۱)** .

این نوع از اخبار با اسناد معتبره ثابت میکند سدّ جمیع ابواب مگر باب علی علیه السلام را زیرا اگر غیر از باب پیغمبر و علی باب دیگر بازمی بود بایستی جایز باشد که غیر از آن دو بزرگوار (محمد و علی علیه السلام) هم در حال جنابت ورود در مسجد نمایند و حال آنکه آنحضرت صریحاً میفرماید **لا ینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انا و علی** .

پس این اخبار برهان قاطع است (که بخاری و مسلم هم نقل نموده اند) بر رد اخباری که امویها و بکریون و دیگران نقل نموده اند که فتح باب برای دیگران بوده است .

وبالقطع والیقین مسلم است که فتح باب در مسجد از خصائص علی علیه السلام بوده است اجازه بدهید برای خاتمه عرایض در این باب حدیثی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بعرضتان برسانم که حاکم در ص ۱۲۵ جلد بیستم مستدرک و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۵۶ ص ۲۱۰ ینابیع الموده نقل از ذخایر العقبی امام الحرم از مسند امام احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی در ص ۲۶۱ مناقب و ابن حجر در ص ۷۶

(۱) سزاوار نیست برای احدی که جنب شود در مسجد مگر من و علی .

صواعق و سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن اثیر جزری در اسنی المطالب و دیگران نقل نموده اند بمختصر کم و زیاد در الفاظ که خلیفه گفت **لقد اوتی (علی) ابن ایطالب ثلاث خصال لان تكون لی واحده منهن احب الی من حمر النعم زوجه النبی صلی الله علیه و سلم بنته و سد الابواب الابابه ، و سکناه المسجد مع رسول الله یحل له فیہ ما یحل له ، و اعطاه الراية یوم خیبر (۱)** .

کمان میکنم حلّ معاً برای آقای نواب و برادران عزیزم شد و راه عذری باقی نماند جناب حافظ هم کاملاً روشن شدند .

خوبست بر کردیم بگفتار اولیه و بقیه بیانات سید شهاب الدین که در آخر تحقیقات خود گوید **ومن تتبع احواله فی الفضائل المخصوصه و تفحص احواله فی الثمائل المنصوصه یعلم انه کرم الله تعالی وجهه بلغ الغایة فی اقتفاء آثار سیدنا المصطفی و الی النهایة فی اقتباس انواره حیث لم یجد فی غیره مقتضی - انتهى (۲)** .

این نمونه ای از بیانات و اعتراف علماء خودتان بود راجع بمقامات عالیّه و فضایل مخصوصه مولانا و مولی الموحّدین امیر المؤمنین علی علیه السلام تا آقایان بدانند که داعی هیچگاه غلو ننموده و ادعای بی مغز نمی نمایم بلکه جامعه شیعیان من السلف الی الخلف بی دلیل و برهان بیانی نمی نمایند تمام دلائل و براهین ما همانستکه مبده و اساسش نزد شماها و در کتب معتبره خودتان میباشد .

ولی متأسفم که وقتی نزد عوام و مردم بی خبر میشینید روی عادت تبعاً للاسلاف

(۱) هر آینه بتحقیق عطا شد بعلی بن ابی طالب سه نعمت که اگر یکی از آنها برای من بود بهتر بود برای من از حیوانات سرخ مو ۱ - تزویج نمود پیغمبر باو دختر خود را ۲ - تمام درهای (مسجد را) بست مگر در (خانه) او را آرام گرفت با پیغمبر در مسجد حلال بود در مسجد برای او چیزی که حلال بود بر پیغمبر ۳ - و عطا نمود باو پرچم (اسلام) را در روز خیبر .

(۲) اگر کسی تتبع و تفحص در احوال آنحضرت بنماید می بیند که در بسیاری از فضائل مخصوصه و شمائل منصوصه شباهت تام با رسول الله صلی الله علیه و آله دارد که غیر از او احدی اختصار این خصائص را ندارد .

برای حفظ مقامتان تنها قاضی رفته رطب و یا بسها بهم بافته تهمت‌ها میزنید و امر را بر آنها مشتبه مینمایید .

پس از این مقدماتی که ذکر شد ثابت گردید که علی عَلَيْهِ السَّلَام در جمیع جهات نظیر و شریک رسول الله وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بوده کما آنکه هرون نسبت بحضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بوده فلذا چون موسی هرون را در میان تمام بنی اسرائیل اولی و الیق باین مقام و افضل از همه دید از پروردگار متعال درخواست نمود که او را شریک امر من قرار بده که وزیر من باشد .

همین قسم هم خاتم الانبیاء وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ چون در میان تمام امت از علی قابل ولایق تر احدی را برای این مقام ندید که افضل از همه امت باشد لذا از خداوند متعال درخواست نمود همان قسمی که هرون را وزیر و شریک موسی قرار دادی علی را وزیر و شریک من قرار بده .

نواب - قبله صاحب آیا در این باب اخباری هم رسیده .

داعی - بلی علاوه بر اجماع شیعیان در کتب معتبره خودتان هم اخبار بسیاری در این موضوع وارد است .

نواب - چنانکه ممکن است از آن اخبار برای ما قرائت فرمائید خیلی ممنون خواهیم شد .

داعی - دعا گو حاضرم چنانچه آقایان میل داشته باشد (اشاره بعلماء آنها)

حافظ - مانعی ندارد چون نقل حدیث و همچنین استماع آن عبادت است .

داعی - ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود

جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور و امام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامنه ضمن نزول آیه ولایت و نیز در ص ۱۴ نقل مینمایند از ابی ذر غفاری و اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) که گفتند روزی نماز ظهر را در مسجد بجای آوردیم و رسول اکرم وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ حاضر بوده سائلی برخاست سؤال نمود

احدی باو چیزی نداد علی عَلَيْهِ السَّلَام در رکوع نماز بود با دست اشاره بانگشت خود نمود سائل انگشتر را از انگشت او بیرون آورد پیغمبر وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ دید آن قضیه را پس سر مبارک بسمت آسمان بلند نمود عرض کرد **اللهم ان اخی موسی سئلك فقال رب اشرح لی صدري و یسر لی امری - الایة الی قوله - و اشر که فی امری فانزل علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما** یعنی پروردگارا برادرم موسی از تو سؤال نمود و گفت خدایا کشاده گردان برای من سینه مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت) تا آنجا که گفت شریک ساز برادرم هرون را در کار من پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که بموسی فرموده بود ما تقاضای تورا پذیرفتیم و بهم دستی و وزارت برادرت هرون بازویت را بسیار قوی میگردانیم و بشما در عالم قدرت و حکومت میدهیم که هرگز بشما دست نیابند .

آنکاه عرض کرد: **اللهم و انا محمد صلیک و نبیک فاشرح لی صدري**

و یسر لی امری و اجعل لی وزیرآ من اهلی علیاً اشدد به ازری .

یعنی پروردگارا من محمد برگزیده و پیغمبر تو هستم پس کشاده گردان سینه مرا و آسان کن برای من امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من که آن علی عَلَيْهِ السَّلَام باشد قوی گردان بوجود او پشت مرا .

ابی ذر گوید بخدا قسم هنوز دعای پیغمبر تمام نشده بود جبرئیل نازل شد و آیه **انما ولیکم الله و رسوله الخ -** را بر آنحضرت قرائت نمود انتهى .

معلوم شد دعای پیغمبر وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مستجاب و علی عَلَيْهِ السَّلَام (مانند هرون برای موسی) بوزارت رسول اکرم وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ برقرار گردید .

و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۹ مطالب السؤل با شرح مفصلی اشاره باین معنی می نماید .

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب منقبه المطهرین و شیخ علی جفری در کنز البراهین و امام احمد بن حنبل در مسند و سید شهاب الدین در توضیح الدلائل

و جلال الدین سیوطی در در المنثور و دیگران از اکابر علمای شما که بواسطه ضیق وقت از ذکر نام آنها خود داری میشود در مصنفات و مؤلفات خود این حدیث را نقل نموده اند بعضی از اسما بنت عمیس (زوجه ابی بکر) و بعضی از دیگران صحابه تا میرسد به ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که گفت اخذ رسول الله (ص) یدی و ید علی بن ایطالب فصلی اربع رکعات یعنی رسول خدا ﷺ دست من و علی را گرفت پس چهار رکعت نماز گذارد آنگاه دست بسوی آسمان بلند نموده عرض کرد اللهم سئلك موسى بن عمران و ابا محمد اسئلك ان تشرح لي صدري و تيسر لي امري و تحل عقدة من لساني يفقهوا قولي و اجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشدد به ازري و اشركه في امري پروردگارا موسی بن عمران از تو سؤال نمود (برادش هارون را برای وزارت و شرکت در امر نبوت و ابلاغ رسالت) منم که تهنه هستم درخواست مینمایم که گشاده گردانی سینه مرا و آسان نمائی امر مرا و باز نمائی گره را از زبان من تا بفهمند حرف مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من و آن علی بن ایطالب است محکم کن باو پشت مرا و شریک قرار بده او را در کار من (که رسالت و ابلاغ حقایق باشد).

ابن عباس گفت صدای منادی را شنیدم که گفت یا احمد قد اوتیت ما سئلت یا احمد بتو عطا کردیم آنچه سؤال نمودی آنگاه رسول اکرم ﷺ دست علی را گرفت فرمود دستها را بسوی آسمان بردار و از خدای خودت درخواست بنما که چیزی بتو عطا فرماید پس علی دستها را بلند نموده عرض کرد اللهم اجعل لي عندك عهداً واجعلني عندك وداً پروردگارا قرار بده برای من نزد خودت عهدی و پدید آور برای من در نزد خودت محبت و مودت را پس جبرئیل نازل گردید و این آیه شریفه (آخر سوره مریم) را آورد ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً (۱).

(۱) آنانکه ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای رحمان آنها را محبوب میگرداند (یعنی محبت و مودت آن را در دلهای مسلمانان کند).

اصحاب از این قضیه تعجب نمودند رسول اکرم ﷺ فرمود مما تعجبون ان القرآن اربعة ارباع فربع فينا اهل البيت خاصاً و ربع حلال و ربع حرام و ربع فرائض و احكام و الله انزل في علي (عليه السلام) كرائم القرآن.

از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار قسمت است يك ربع قرآن مخصوص ما اهل بیت است و يك ربع قرآن حلال و يك ربع حرام و يك ربع فرائض و احكام است بخدا قسم نازل گردیده در باره علی کرائم قرآن مجید است.

شیخ - بر فرض صحت حدیث اختصاص بعلی کرم الله وجهه ندارد بلکه همین حدیث در باره دو خلیفه عظیم الشأن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صادر گردیده چنانچه قرعة بن سوید از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل نموده که رسول الله فرمود ابوبکر و عمر منی بمنزلة هرون من موسى ؟؟

داعی - اگر آقایان قدری فکر می نمودید و برجال روایت مراجعه مینمودید خود را بزحمت نمیانداختید که گاهی بقول آمدی و گاهی بقول قرعة کذاب جعل استشهاد نمائید و حال آنکه اکابر علماء خودتان او را مردود و احادیث منقوله او را غیر قابل قبول آورده اند مخصوصاً علامه ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه حالات قرعة بن سوید و عمار بن هرون منکر این حدیث گردیده و گوید هذا كذب پس وقتی قرعة مردود علماء خودتان گردید حدیثی هم که از او نقل گردید مردود میباشد.

بر فرض تسلیم آقایان مطابقه کنید روایت قرعة را با سلسله روایتی که ما نقل نمودیم از اکابر علماء خودتان گذشته از جمیع علماء شیعه که بنحو تواتر مسلم نقل نموده اند آنگاه منصفانه قضاوت کنید که کدامیک از این دو حدیث قابل قبول است.

(سخن که باینجا رسید بساعتها نظر کرده گفتند ما خیلی سرگرم صحبت شدیم) (و از خود غافل مدتی است شب از نصف گذشته خوب است بقیه حرفها در همین موضوع) (بماند برای فردا شب برخاستند شب بخیر گفته سلامت تشریف بردند).

جلسه پنجم

لیله سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵

(اول شب آقایان با جماعت بیشتر تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه) (و صرف جای جناب حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ - امروز مدتی در اطراف بیانات دیشب شما فکر می نمودم بالاخره باین نتیجه رسیدم که شما ماشاءالله بسیار طلیق اللسان هستید علاوه بر آنکه سحر بیان دارید میخواهید با حسن بیان و شایع و بر گهای زیاد برسانید که مراد پیغمبر بزرگوار از بیان مبارک در این حدیث منزله اثبات خلافت بلا فصل علی کرم الله وجهه بوده است و حال آنکه این حدیث جنبه خصوصی داشته و در سفر غزوه تبوک گفته شده و دلیلی بر عمومیت آن نمیباشد.

داعی - اگر این اشکال را یکی از آقایان اهل مجلس مینمودند تعجبی نداشت ولی از مثل شما خیلی تعجب است با اینکه اهل لسان و عالم به ادبیات عرب و مبانی اصولی هستید چرا چنین بیانی مینمائید و حال آنکه خود میدانید استثناء و مستثنی منه در کلمات متعارفه اهل لسان در هر مورد دلالت بر عموم دارد و در این حدیث شریف بالخصوص کلمه منزله مضاف بسوی عَلَم بالقطع والیقین افاده عموم میکند بدلیل صحت استثناء از آنکه **اَلَا اِنَّهٗ لَانْبِیُّ بَعْدِی** باشد که استثناء متصل است.

علاوه بر این میدانید که اصولیین تصریح کرده اند بر اینکه اسم جنس مضاف افاده عموم میکند خصوصاً زمانیکه محلی بالف و لام باشد پس لفظ منزله که در کلام آنحضرت مضاف بسوی عَلَم است مفید عموم میباشد.

گرچه بعضی از علماء برخلاف این عقیده رفته اند ولی علماء بزرگ و کمترین از اکابر اصولیین بر عقیده ما هستند که مفرد مضاف بمعرفه بنا بر اصح برای عموم است و در

این حکم فرق نیست بین آنکه معرفه علم باشد یا ضمیر و وجود استثناء شرط دلالت بر عموم نیست بلکه صحت استثناء کافی در عموم است.

پس بنا بر این **اِنَّتَ مَنْیْ بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مَوْسَى اِلَّا اِنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِی** دلالت بر عموم میکند و جمله **لَا نَبِیَّ بَعْدِی** حمل بر معنی است که **اِلَّا اِنَّهٗ لَا نَبِیَّ** باشد و قاعده حمل بر معنی از قواعد معروفه و معمول بها است و در کلمات فصحاء و بلغاء نظماً و نثراً شایع است.

حافظ - گمان میکنم اگر جنابعالی قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که **اِنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِی** جمله خبریه است و او را از منازل هرون مستثنی نمیتوان کرد گذشته از اینها خروج از صراحت و حمل بر معنی و حذف کلمه نبوت چرا.

داعی - بی لطفی نمودید که از در جدال وارد شدید و از شخص شریف شما انتظار جدال نمیرود اگر قدری تفکر در جملات اولیه بنمائید جواب جمله خبریه عرض شد. و اما اینکه فرمودید چرا حمل بر معنی نموده و بلفظ ظاهر آراء حقیقت نمودند خودتان بهتر میدانید و عمداً سهو میکنید چه آنکه در نظر علماء علم بیان شایع است که جهت ایجاز در کلام و حسن بیان حذف کلمه مینمایند و در آیات و کلمات بلغاء و فصحاء شواهد بسیاری موجود است که شما خود دانائتر با آنها هستید.

علاوه ما وقتی احتیاج بتحقیق داریم که در اخبار کلمه نبوت نیامده باشد و حال آنکه مکرر آن حضرت با کلمه نبوت اثبات این مقام را از برای علی عَلِیٌّ نمودند و گاهی جهت ایجاز در کلام و حسن بیان با حذف کلمه نبوت اظهار مرام نمودند.

در بعضی اوقات با جمله **اِنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِی** و حذف کلمه نبوت و گاهی با بیان ظاهر کلمه **اِلَّا اِنَّهٗ لَا نَبِیَّ** اثبات حقیقت نمودند.

چنانچه علماء بزرگ خودتان هر دو را ضبط نمودند برای نمونه چند خبری را ذکر می نمایم تا حجت تمام شود.

محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷۰ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی

در باب ۶ ینایع الموده.

و این کثیر در تاریخ خود از عایشه بنت سعد از پدرش از رسول خدا و سبط ابن جوزی در ص ۱۲ تذکره از مسند امام احمد و مسلم و غیر آن از ابی برده و امام احمد حنبل در مناقب و ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (که از ارباب صحاح سته است) در خصائص العلوی چهار حدیث باسناد خود از سعد بن ابی وقاص و عایشه از پدرش و خطیب خوارزمی در مناقب از جابر ابن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا النبوة (۱).

و میر سید علی همدانی در مودة ششم از مودة القربی حدیثی از انس ابن مالک نقل میکند (که شب گذشته تمام حدیث را عرض کردم) (۲) در آخر آن حدیث میفرماید ولو کان بعدی نبیا لکان علی نبیا ولكن لا نبوة بعدی.

گمان میکنم برای نمونه کافی باشد که آقایان مغلظه نفرمایند و بدانند که مستثنی نبوت است نه عدم نبوت.

و باین حدیث معتبر ثابت است همان قسمی که موسی کلیم الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غیبت چهل روزه امر امت را بخودشان وانگذازد و هرون را که افضل از همه بنی اسرائیل بود خلیفه و وصی خود قرار داد تا امر نبوت در فقدان او مختل نگردد.

پیغمبر خاتم هم که شریعتش اکمل و دستوراتش اتم و قوانینش تا روز قیامت باقی و پایدار است بطریق اولی باید مردم جاهل را بخودشان وا نگذازد و مردم نادان را حیران ننماید و شریعت را بدست جهال نهد تا هر کس بمیل خود در او تصرفات نماید یکی برای و قیاس عمل نماید دیگری تفریق شریعت و طریقت کند و فرصت بدست راه زنان افتاده يك ملت حنیف و ساده‌ای را بهفتاد و سه قسمت تقسیم نمایند.

فلذا در این حدیث شریف میفرماید علی از من بمنزله هرون است از موسی یعنی جمیع منازل هرونی را برای آنحضرت ثابت نموده که از جمله افضلیت آنحضرت

(۱) آیا راضی یستی اینکه باشی از من بمنزله هرون از موسی مگر نبوت و پیغمبری را.

(۲) رجوع شود به ص ۲۹۲ همین کتاب.

بر تمام صحابه و امت و تعیین مقام وزارت و خلافت است یعنی همان قسمی که هرون را موسی در غیبت خود خلیفه قرار داد علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم در غیبت من خلیفه من است.

حافظ - آنچه در عظمت این حدیث فرمودید بالاتر از آنستکه تصور شود ولی گمان میکنم اگر قدری تفکر فرمائید تصدیق نمائید عمومیتی در این حدیث نیست چون فقط اختصاص بغزوه تبوک دارد که برای مدت معینی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سیدنا علی کرم الله وجهه را خلیفه خود قرار داد.

داعی - این فرمایش شما وقتی صحیح بود که این حدیث حدیث منزله در دفعات متعدد در غزوه تبوک آمده بود در صورتیکه جملات این حدیث در دفعات متعدده و مراکز مختلفه از لسان دُرر بار پیغمبر وارد شده با عظمت شنیده شده.

که از جمله در مواخات اول که در مکه معظمه بین مهاجر و انصار ایجاد برادری نمود و مرتبه دوم در مدینه منوره که علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برادری برگزید فرمود انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لانی بعدی.

حافظ - بیان عجیبی است که تا کنون آنچه دیده و شنیده‌ام حدیث منزله در غزوه تبوک بوده که پیغمبر علی را جا گذارد و آن حضرت دلتنگ شد پیغمبر برای رفع دلتنگی آنجناب این کلمات را فرمود گمان میکنم شما در بیانات اشتباه فرمودید.

داعی - خیر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم علاوه بر اتفاق علماء شیعه در بسیاری از کتب معتبره علماء خودتان نقل کرده اند از جمله مسعودی (مقبول القول فریقین) در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب و حلبی در ص ۲۶ و ۱۲۰ جلد دوم سیره الحلبیه و امام عبدالرحمن نسائی در ص ۱۹ خصائص العلوی و سبط ابن جوزی در ص ۱۳ و ۱۴ تذکره و سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینایع الموده از مسند امام احمد حنبل و عبد الله بن احمد در زوائد مسند و خوارزمی در مناقب این حدیث را نقل نموده اند حتی در مواردی غیر از مواخات که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمیدهد.

پس آقایان تصدیق فرمائید که این حدیث شریف جنبه خصوصی نداشته بلکه
عمومیت او ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باین وسیله هر کجا مقتضی دیده خلافت
علی را بعد از خود باین عبارت که **علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی** تثبیت نموده که یکی از آن موارد غزوة تبوک بوده .

حافظ - چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این حدیث را با جنبه عمومی
تلقی نموده و علی را بعنوان خلافت شناخته مع ذلك بعد از آنحضرت مخالفت نموده و
دیگری را بعنوان خلافت پذیرفته و با او بیعت نمودند .

داعی - برای جواب شما مطالب و شواهد بسیار حاضر دارم ولی بهترین برهان
که مناسب مقام است همانا قضیه جناب هرون است که حضرت موسی کلیم الله بصراحت آیات
قرآن مجید جناب هرون را خلیفه و جانشین
خود قرار داد بنی اسرائیل را جمع نمود (که
برادر خود هرون را و فریب
دادن سامری بنی اسرائیل را
بگوساله پرستیدن

پروردگار رفت هنوز یکماه تمام نشده بود که فتنه سامری برپا شد انقلاب و اختلاف
کلمه در بنی اسرائیل ظاهر گردید سامری گوساله طلارا جلوه داده بنی اسرائیل
فوج فوج هرون خلیفه ثابت الخلافة حضرت موسی را گذارده اطراف سامری حقه باز
را گرفته طولی نکشید هفتاد هزار نفر از همان بنی اسرائیل پاک تژاد که از حضرت
موسی شنیده بودند که فرمود هرون در غیاب من خلیفه من است اطاعت امر او را
نموده مخالفتش ننمائید . باغوای سامری گوساله پرست شدند هر چند جناب هرون نالید
و آنها را منع از آن عمل شنیع نمود گوش نداده بلکه در صدقتش برآمدند
چنانچه آیه ۱۴۹ سوره ۷ (اعراف) صراحت دارد که جناب هرون برادرش حضرت
موسی در موقع برکشتن درد دل نمود که **ان النوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی**

یعنی آنها مرا خارو زبون داشتند (وقتی با قوم خصومت و ممانعت کردم) تزدیک
بود مرا بقتل رسانند .

شمارا بخدا آقایان قدری از تعصب خارج و انصاف دهید این عمل بنی اسرائیل
و تمرّد از اوامر حضرت موسی و تنها گذاردن خلیفه منصوص او جناب هرون را و باغوای
سامری بازیکر گوساله پرست شدن دلیل بر بطلان خلافت هرون و حقانیت سامری
و گوساله ساخته اومیباشد .

آیا عملیات جهال و هواپرستان بنی اسرائیل را باید دلیل آن قرار داد که اگر
خلافت هرون حق بود و مردم از حضرت موسی نصی درباره او شنیده بودند هرگز
او را تنها نمیگذاردند و بدنبال سامری و گوساله او نمیرفتند .

قطعاً خودتان میدانید که مطلب برخلاف اینست جناب هرون بحکم قرآن
مجید خلیفه منصوص حضرت موسی بود بنی اسرائیل نص صریح را از لسان خود
آن حضرت درباره او شنیده بودند منتها بعد از غیبت حضرت موسی وقت بدست سامری
بازیکر افتاد گوساله طلارا ساخته عالماً عامداً بنی اسرائیل را اغوا نمود آنها هم با
علم باینکه جناب هرون خلیفه و جانشین حضرت موسی میباشد روی نفهمی یا مقاصد دیگر
در پی سامری رفته و جناب هرون را تنها و متروک گذاردند ؟

هم چنین بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله همان مردمی که
مکرر از آنحضرت صراحة و کنایه شنیده بودند علی علیه السلام
خلیفه من میباشد همان قسمی که جناب هرون خلیفه موسی
بود . علی را رها نموده روی هوای نفس و حب جاه و بعضی

روی عداوت بابنی هاشم . و جمعی از جهت حق و کینه و حسد و بغضی که نسبت بشخص
علی علیه السلام داشتند تشکیلات مخصوصی دادند چنانچه امام غزالی در اول مقاله چهارم
سر العالمین اشاره باین معنی نموده و صریحاً مینویسد حق را پشت سر انداخته برکشتند
بجهالت اولیه (۱)

(۱) رجوع شود بجله نهم همین کتاب عین عبارت غزالی در ضمن حدیث غیر عم
قل گردیده .

بهین جهت شباهت تام بین هرون و امیر المؤمنین بود که محققین از علماء و مورخین خودتان مانند ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه باهلی دینوری قاضی معروف دینور درص ۱۴ جلد اول الامامة والسیاسة قضیه سقیفه را مفصلاً مینویسد تا آنجا که گوید وقتیکه آتش بردند در خانه علی و با تهدید و فشار آن حضرت را بمسجد آوردند و گفتندیعت کن والا کردت را میزیم خود را بقر پیغمبر رسانید و گفت همان کلماتی که خداوند در قرآن از قول هرون بموسی نقل نموده که **ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی**.

کانه يك جهت آنکه پیغمبر ﷺ علی را در این حدیث شبیه بهرون مینماید آنست که برساند بامت که همان معامله ای که بنی اسرائیل در غیاب موسی با جناب هرون نمودند بعد از وفات من با علی مینمایند.

لذا علی عليه السلام هم برای اثبات این معنی وقتی فشار امت و سیاست بازی بازیگران را دید که تاپای قتل او ایستاده اند خطاب بقر مبارک پیغمبر همان آیه ای را قرائت نمود که خداوند از درد دل هرون بموسی خبر داده.

(اهل مجلس سرها بزیر انداخته باحالت بهت دقایقی با سکوت گذشت)

نواب - قبله صاحب اگر خلافت علی بن ایطالب کرم الله وجهه ثابت بوده چرا پیغمبر با این الفاظ و اشارات و کنایات میفرموده و صریحاً بنام خلافت آنجناب را معرفی ننموده که بفرماید علی خلیفه من است تاراه عنذی نماید.

داعی - عرض کردم که رسول اکرم ﷺ بهر دو جهت بیان حقیقت نموده و الا احادیث صریحه بخلافت در کتب معتبره خودتان هم بسیار ثبت است و لکن این نوع از کنایات لطافتش از صراحت بیشتر است و اهل ادب میدانند که **الکنایه ابلاغ من التصریح** - آنها این قسم از کنایه که يك عالم معنی در او مستتر است.

نواب - ممکن است از احادیث مصرحه ای که میفرمائید در کتب علمای ما میباشد راجع بامر خلافت اگر حاضر دارید ما را مستفیض فرمائید تا کشف حقیقت شود زیرا مکرر بما گفته اند ابدأ حدیثی که صراحت بر خلافت آن جناب داشته باشد وجود ندارد.

داعی - احادیث مصرحه بنام خلافت مولانا امیر المؤمنین در کتب معتبره شما بسیار است ولی باقتضای وقت مجلس بعضی از آنها که در حافظه خود حاضر دارم اشاره مینمایم.

اهم از همه احادیث حدیث الدار است از جهة آنکه او عليه السلام این روزی که خاتم الانبیاء عليه السلام نبوت خود را ظاهر ساخت بخلافت علی عليه السلام هم صراحت فرمود.

**حدیث الدار يوم الازدار
و تعیین نمودن پیغمبر (ص)
علی عليه السلام را بخلافت**

چنانچه امام احمد بن حنبل (رئیس الحنابله درص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۳ از جزء اول مسند و امام ثعلبی در تفسیر آیه انذار و صدر الاثمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محمد بن جریر طبری در تفسیر آیه و درص ۲۱۷ جزء دوم تاریخ الامم والملوک بطرق مختلفه و ابن ابی الحدید معتزلی درص ۲۶۳ و ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه نقل از نقض العثمانیه ابو جعفر اسکافی و ابن اثیر درص ۲۲ جزء دوم کامل مرسله و حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء و حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیهقی در سنن و دلائل و ابوالفداء درص ۱۱۶ جزء اول تاریخ خود و حلبی درص ۳۸۱ جزء اول سیره الحلیه و امام ابو عبدالرحمن نسائی درص ۶ حدیث ۶۵ خصائص العلوی و حاکم ابو عبدالله درص ۱۳۲ جزء سیم مستدرک و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۱ ینابیع الموده از مسند امام احمد و تفسیر ثعلبی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۱ کفایت الطالب و دیگران از اکابر علماء شما بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند زمانیکه نازل شد آیه ۲۱۴ سوره ۲۶ (شعراء) و **انذرو عشیرتک الاقربین** - رسول اکرم ﷺ چهل نفر از اشراف و رجال بزرگ و خویشاوندان خود را از قریش دعوت نمود در منزل عم اکرمش جناب ابوطالب و برای آنها يك ران کوسفند و قدری نان و صاعی از شیر غذا حاضر نمود حضرات خندیدند و گفتند محمد عليه السلام غذای يك نفر را حاضر نکرده (چون در میان آنها کسانی بودند که يك شتر بچه را تنها میخورند) حضرت فرمودند **کلوا بسم الله بخورید**

بنام خداوند متعال پس از آنکه خوردند و سیر شدند یکدیگر می گفتند **هذا ما سحرکم به الرجل محمد** باین غذا شمارا سحر نمود.

آنگاه حضرت برخاست در میان آنها پس از مقدماتی از سخن که نمیخواهم بنقل تمام کلمات آنحضرت طول کلام بدهم شاهد مقصود اینست که فرمود

يا بني عبدالمطلب ان الله بعثني بالخلق كافة واليكم خاصة وانا ادعوكم الي كلمتين خفيفتين على اللسان و ثقيلتين على الميزان تملكون بهما العرب و العجم و تنقاد لكم بهما الامم و تدخلون بهما الجنة و تنجون بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله و اني رسول الله فمن يجنبني الي هذا الامر و يوازرني الي القيام به يكن اخي و وزيری و وارثي و خليفتي من بعدي .

یعنی ای فرزندان عبدالمطلب خدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و بخصوص بر شما و من شمارا دعوت میکنم بنوع کلمه ای که بر زبان سبک و آسان است و در ترازوی اعمال سنگین و کران و شما بگفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شمارا منقاد کردند و جمیع امم در تحت اقیاد شما در آیند و باین دو کلمه بهشت روید و از دوزخ نجات یابید و آن دو کلمه گواهی دادن بوحدانیت خدا و رسالت من است پس هر کس مرا اجابت کند در این کار (یعنی اول کس باشد که مرا اجابت نماید) و معاونت من نماید او برادر من و وزیر و وارث و خلیفه من خواهد بود بعد از من . و این جمله آخر را سه مرتبه تکرار نموده و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد **الا علی** جواب داد **انا انصرك و وزيرك يا نبي الله** یعنی من شمارا کمک و یابوری مینمایم ای پیغمبر خدا .

پس حضرت او را نوید خلافت داد و آب دهان مبارك در دهان او افکند و فرمود **ان هذا اخي و وصيي و خليفتي فيكم** یعنی این علی وصی و خلیفه من است در میان شما . و در بعضی از آن کتابها است خطاب بخود علی نموده فرمود **انت وصيي و خليفتي من بعدي** یعنی تو یا علی وصی و خلیفه منی بعد از من .

علاوه بر علمای اسلام از شیعه و سنی مورخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام نوشته اند با نداشتن تعصب مذهبی (چه آنکه نه سنتی بودند و نه شیعه) این مجلس

مهمانی را نقل نموده اند که از جمله آنها مورخ و فیلسوف غرب (توماس کار لیل انگلیسی) بوده که در قرن هیجدهم مسیحی در اروپا شهرت جهانی داشته در کتاب مشهور خود که مصریها ترجمه عبری نموده اند بنام (الابطال و عبادة المبطوأة) شرح مجلس مهمانی قریش را در منزل جناب ایطالب داده تا آنجا که مینویسد بعد از خطابه پیغمبر علی از جا برخاست و ابراز ایمان نمود و آن مقام بزرگ خلافت نصیب او گردید .

و مسیوپول لهوژور فرانسوی معلم دارالفنون پاریس در رساله مختصری که در حالات حضرت خاتم النبیین **ص** نوشته و در سال ۱۸۸۴ مسیحی در پاریس چاپ شده و نیز جرجیس سال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی در مقاله فی الاسلام از ص ۸۳ تا ۸۶ از نسخه مطبوعه سال ۱۸۹۱ با تعصب و مخالفتی که با اسلام و مسلمین داشتند و مخصوصاً مستر جان دیون پورت که مؤلف عالیقدر با انصاف بوده در ص ۲۰ کتاب ذی قیمت خود (محمد و قرآن) با فکری روشن و قلبی پاک اقرار نمودند بر اینکه پیغمبر در اول نشر رسالت علی را برادر و وزیر و وصی و خلیفه خود قرار داد ، علاوه بر این خبر شریف در بسیاری از امکنه و ازمنه اشاره باین معنی نموده از جمله .

۱- امام احمد حنبل در مسند و میرسید علی همدانی شافعی در آخر مودت چهارم از مودة القربی نقل میکنند که رسول اکرم **ص** **بعلی** فرمود

احادیث مصرحه بخلافت علی

يا علی انت تبره ذمتي و انت خليفتي علی امتي (۱) .

۲- امام احمد در مسند بطرق متعدده و الفاظ متفاوته و ابن مغزالی فقیه شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر خود نقل مینمایند که رسول اکرم **ص** فرمود **بعلی** **انت اخي و وصيي و خليفتي و قاضي ديني (۲) .**

۳- ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ۲۱۳ جلد دوم محاضرات الادیاء و محاورات الشعراء والبلغاء (چاپ مطبوعه عامره شریفه سید حسین افندی ۱۳۲۶ قمری) از

(۱) یا علی تو بری منمائی ذمه مرا و تو خلیفه منی بر امت من .
(۲) تو برادر و وصی و خلیفه و اداه کننده دین منی .

انس بن مالك نقل نموده كه رسول اكرم ﷺ فرمود ان خلیلی و وزیري و خلیفتی و خیر من اترك بعدی یقضی دینی وینجز موعدی علی بن ایطالب (۱).

۴- میرسید علی همدانی شافعی در اوایل مودت ششم از مودة القربی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل مینماید كه چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود هذا علی اخی فی الدنیا و الاخرة و خلیفتی فی اهلی و وصی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی و ضره ضری من احبه فقد احبنتی و من ابغضه فقد ابغضنی (۲).

۵- در همین مودت ششم از انس بن مالك حدیثی نقل میکند كه قبلاً عرض كردم در آخر آن حدیث ذكر مینماید كه رسول اكرم ﷺ صریحاً فرمود و هو خلیفتی و وزیري یعنی علی خلیفه و وزیر من است.

۶- محمد بن یوسف كنجی شافعی در كفايت الطالب از ابی ذر غفاری روایت کرده كه پیغمبر ﷺ فرمود ترد علی الحوض رایة علی امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین و الخلیفة من بعدی (۳).

۷- بیهقی و خطیب خوارزمی و ابن مغزالی شافعی در مناقب خودشان نقل نموده اند كه رسول اكرم ﷺ فرمود بعلی ﷺ انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی و انت اولی بالمؤمنین من بعدی (۴).

۸- امام ابو عبدالرحمن نسائی كه یکی از ائمه صحاح سته است ضمن حدیث

(۱) بدرستیكه دوست من و وزیر و خلیفه من و بهتر کسیكه بعد از خود بجای می گذارم كه دین مرا اداء و وعده مرا وفا مینماید علی بن ایطالب میباشد.
(۲) این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من است در امت من و وارث علم و اداء کننده دین من ، مال او از من است و مال من از او است نفع او نفع من است و ضرر او ضرر من است کسیكه او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیكه او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

(۳) وارد شود بر من در کنار حوض (كوتر) برجم علی امیر المؤمنین و پیشوای روی و دست و پا سفیدان و خلیفه من بعد از من.

(۴) سزاوار نیست كه من از میان مردم بروم مگر آنكه تو (یا علی) خلیفه و اولی بمؤمنین باشی بعد از من.

۲۳ خصائص العلوی كه مفصلاً از ابن عباس مناقب علی ﷺ را نقل نموده بعد از ذكر منازل هرونی آورده كه رسول اكرم ﷺ بعلی ﷺ فرمود انت خلیفتی یعنی فی كل مؤمن من بعدی تو خلیفه منی یعنی در هر مؤمن بعد از من.

(بدیهی است بوسیله این جمله و حرف تراخی پس از اعطاء كل منازل و مراتب هرونی بعلی ﷺ نص جلی فرموده بر امارت علی یعنی توای علی خلیفه منی در امت من و در هر مؤمن بعد از من).

و لفظ من در بیان پیغمبر در این حدیث شریف و سایر احادیث وارده یا من بیانیه است یعنی بعد از مرگ من یا من ابتدائیه است یعنی تو خلیفه من در امت من میباشد از ابتداء مرگ من.

علی التقدیرین باین جملات خلافت بلا فصل علی ﷺ ثابت و محقق آمده كه آنحضرت خلیفه الله و خلیفه الرسول بنص جلی و خفی بعد از رسول اكرم ﷺ بر تمام امت بوده است.

۹- حدیث خلقت است كه بطرق مختلفه نقل گردیده كه از جمله امام احمد بن

حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی و ابن مغزالی شافعی در مناقب و دریلمی در فردوس بمختصر تفاوتی در الفاظ با سلسله روایات و اسناد صحیحه نقل مینمایند كه پیغمبر ﷺ فرمود خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة (۱).

۱۰- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب

الولاية نقل مینماید كه رسول اكرم ﷺ در اوایل خطبه غدیر خم فرمود وقد امرنی

(۱) من و علی از يك نور آفریده شدیم قبل از ایجاد آدم بچهارده هزار سال پس از خلقت آدم آن نور را در صلب آدم قرار داد پس بلازوال با هم یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی خلافت مقرر گردید.

جبرئیل عن ربی ان اقوم فی هذا المشهد وأعلم كل ایض و اسود ان علی ابن ایطالب اخى ووصی و خلیفتی و الامام بعدی - آنگاه فرمود معاشر الناس ذلك فان الله قد نصبه لكم ولیا و اماما و فرض طاعته علی كل احد ماض حکمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه (۱).

۱۱ شیخ سلیمان بلخی حنفی درشایع الموده از مناقب احمد از ابن عباس (جبرائیل) روایتی نقل میکند که علاوه بر نام خلافت مشتمل بسیاری از صفات مخصوصه آن حضرت است که هر یک علیحده قرینه است بر اثبات مقام خلافت آن حضرت لذا با اجازه آقایان تمام خبر را عرض میکنم تا حجت تمام گردد و آقایان محترم بدانند که بعد از مقام رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مقام و مرتبه علی علیه السلام بالاترین مقامات است خلاصه کلام ابن عباس گوید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت صاحب حوضی و صاحب لوانی و حبیب قلبی و وصی و وارث علمی و خلیفتی و انت مستودع موارث الانبیاء من قبلی و انت امین الله فی ارضه و حجة الله علی بریتة و انت رکن الایمان و عمود الاسلام و انت مصباح الدجی و منار الهدی و العلم المرفوع لاهل الدنیا یا علی من اتبعک فنجی و من تخلف عنک هلك و انت الطريق الواضح و الصراط المستقیم و انت قاعد الفر المحجلین و یعسوب المؤمنین و انت مولی من انا مولاه و انا مولی کل مؤمن و مؤمنة لا یحبک الا طاهر الولادة و لا یغضک الا خبیث الولادة و ما عرجنی ربی الی السماء و کلمنی ربی الا قال یا محمد اقرء علیا منی السلام

(۱) جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان قیام نمایم و آگاه کنم تمام سفید و سیاهان را که علی بن ایطالب (ع) برادر من و وصی من و خلیفه من و امام بعد از من است ای جماعت مردم خداوند نصب نموده علی را بر شما ولی (پسری اولی بتصرف) و امام و واجب نموده طاعت او را بر هر فردی، مضمی است حکم او و جائز است (از جانب مدای تعالی) قول او. ملعون است کسیکه مخالفت نماید او را و مرحوم است کسیکه او را تصدیق نماید.

و عرفه انه امام اولیالی و نور اهل طاعتی و هنیفا ک هذه الکرامة یا علی (۱)
(۱۲) ابوالمؤید موفق الدین اخطب خطباء خوارزم در ص ۲۴۰ کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام (چاپ سال ۱۳۱۳ قمری) ضمن فصل نوزدهم باسناد خود از رسول الله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود در معراج وقتی رسیدم بسدره المنتهی خطاب رسید ای محمد خلق را آزمودی کدام کس را فرمان بردارتر دیدی نسبت بخود عرض کردم علی را فقال صدقت یا محمد راست گفتمی آنگاه فرمود فهل اتخذت لنفسک خلیفة یؤدی عنک و یعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قال قلت یا رب اختر لی فان خیرک خیرتی قال اخترت لك علیاً (ع) فاتخذته لنفسک خلیفة و وصیاً و لحنه علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین حقا لم ینالها احد قبله و لیست لاحد بعده (۲).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار است ولی آنچه در حافظه داشتم بعرضتان رسانیدم تا جناب حافظ بدانند که ماشاخ و برک نمیدهم بلکه عین واقع و حقیقت را میگوئیم فلذا بعضی از اکابر علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند مانند نظام بصری - چنانچه صلاح الدین صفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف ذیل حالات ابراهیم بن سيار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی گفته است نص

(۱) یا علی تو صاحب حوض منی و صاحب لواء و پرچم منی و حبیب دل و وصی و وارث علم من و خلیفه منی و مستودع موارث انبیاء و امین خدا و حجة پروردگاری بر تمام خلق تومی و کن ایمان و نگهبان اسلام و چراغ ظلمت و نور هدایت و علم بلند شده از برای اهل دنیا هر کس پیروی کند تو را نجات یابد و هر کس تخلف نماید هلاک شود تومی راه واضح و صراط مستقیم و تومی پیشوای سفید رویان و سلطان مؤمنان و مولی و آقای کسیکه من آقا و مولای او هستم و منم آقای هر مؤمن و مؤمنه دوست نیدارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نیدارد تو را مگر حرامزاده خداوند مرا با آسان نبرد و با من تکلم نکرد مگر آنکه فرمود یا محمد علی را از من سلام برسان باو اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است آنگاه حضرت فرمودند بعلی علیه السلام کوادا باد بر تو این کرامت یا علی

(۲) آیا انتخاب خلیفه برای خود نموده ای تا مقاصد تو را بر مردم برساند و تعلیم بدهد بندهگان مرا از کتاب من آنچه نیدانند عرض کردم پروردگارا هر کس را تو اختیار نمایی من آنرا اختیار مینمایم خطاب آمد من اختیار نمودم برای تو علی را خلیفه و وصی و او را مفتخر بعلم و حلم خود نمودم و او است امیر مؤمنان بحق که نه در گذشته و نه در آینده احدی بمقام او نخواهد آمد.

النبي صلى الله عليه وسلم على ان الامام على - وعينه - وعرفت الصحابة ذلك ولكن كتبه عمر لاجل ابي بكر رضى الله عنهما - (۱) .

متأسفانه ما درك زمان خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله را ننموده ايم ولي امروز كه ميخواهيم راه حق را پيدا كنيم ناچاريم باتوجه بايات قرآنيه و اخبار صحيحه صريحه متفق عليه فرقين قضاوت كنيم .

وقطعاً هر كس محبوب خداوند بوده و با دلائل آيات قرآن مجيد و اخبار متكاثره متواتره اي كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله در زمان خود تقدم علمي و فضلي باو داده و اورا افضل و برتر از همه امت معرفي فرموده ما هم حتماً پيروي و اطاعت از او نمائيم .

صراحت در لفظ خلافت و ولايت و وصايت در اخبار مندرجه در كتب معتبره خودتان بسيار آمده علاوه از آنها چون علي عليه السلام مجموعه خصائص و فضائل است كه در شبهاي گذشته اشاراتي نموديم كه با پيغمبر خاتم در تمام خصائص باستثناء نبوت خاصه شركت داشته و افضل از تمام امت بوده و طبق آيات قرآنيه و اخبار متكاثره متواتره احدي از آحاد بشر بعثتري از اعشار بلکه هزار يك از فضائل و كمالات آن بزرگوار نمي رسد .

چنانچه خطيب خوارزمي در مناقب از جمهور نقل از ابن عباس و محمد بن يوسف كنجي شافعي در كفايت الطالب و سبط ابن جوزي در تذكرة و ابن صباغ مالكي در فصول المهمه و سليمان بلخي حنفي در نايح الموده و مير سيد علي همداني در مودت پنجم از موده القري از خليفه ثاني عمر بن الخطاب نقل نموده كه همگي از رسول اكرم صلى الله عليه وآله بمختصر پس و پيشي در الفاظ كه فرمود لوان الرياض اقلام

و البحر مداد و الجن حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل علي ابن ابي طالب (۲) .

(۱) نص نموده است رسول اكرم (ص) بر امامت علي (ع) و تعيين نمود آنحضرت را با امامت و پيشاختن صحابه اين معني را و لكن عمر بن الخطاب كتمان نمود امامت و خلافت علي را براي خاطر ابي بكر .

(۲) اگر درختان قلم کردند و دريا مرک و چينان حساب کنند و آدميان نويسنده نيوانند شماره کنند فضائل علي بن ابيطالب را چه خوش گويد شاعر پارسي .

کتاب فضل تورا آب بحر کافی نیست که ترکني سرانگشت و صفه بشماري

فلذا آنحضرت اولي و احق بمقام خلافت و جانشيني رسول الله صلى الله عليه وآله بوده است .

شيخ عبدالسلام - (رو بحافظ محمد رشيد نموده گفت)

شيخ باز هم بصدا آمد

اجازه بدهيد مختصري هم حقير عرايضي بنمايم شما هم قدرتي

تنفس و استراحت بنمائيد (آنگاه رو بداعي نموده گفتند)

صاحب هرگز ما منكر فضائل مولانا علي كرم الله وجهه نيستيم و لكن انحصار دادن بان جناب غير معقول است چونكه خلفاي راشدين رضى الله عنهم صحابه خاص پيغمبر هر يك صاحب فضائل و همگي با هم برابر بودند شما تمام يك طرفه صحبت مينمائيد ممكن است امر بر آقا يان حاضرين و غائبين مشتبه شود و گمان نمايند امر چنانست كه شما ميفرمائيد چنانچه اجازه ميدهيد قدرتي از آن احاديث كه در فضائل آنها است ذكر نمائيم تا حق زير پرده نماند .

داعي - ما نظر خاص باشخاص نداريم فقط تابع عقل و علم و منطقيم ما يكطرفه صحبت نمي نمائيم آيات قرآنيه و اخبار صحيحه صريحه متفق عليه فرقين يكطرفه بما نشان ميدهند و اما در موضوع صحابه هم خدا شاهد است حب و بغض جاهلانه در كار نيست تعصب يكطرفه هرگز بكار نبرده و نخواهم برد و از آقا يان حاضرين محترم نيز تقاضا ميكنم هر كجا تعصبي از داعي ديدهند يا كلامي كه توأم با عقل و برهان و منطق نبود شنيدند ابراز لطف نموده ياد آور شوند ممنون خواهم شد .

و البته خيلي بجاست كه احاديث مجمع عليه و

احدي منكر فضل صحابه نيست

مقبول الطرفين را بيان نمائيد بجان و دل ميپذيرم

ولي بايد انتخاب افضل نمود

زيرا داعي منكر فضل صحابه پاك نيستم قطعاً هر

يك در محل خود فضيلتي داشته اند ولي بايد افضل امت را كه مورد قبول فرقين (شيعه و سني) هستند بدست آورد چون صحبت ما در فاضل نيست چه آنكه فضلاء بسيارند بلکه بايد فهميد چه كس افضل امت بوده بعد از رسول اكرم صلى الله عليه وآله تا بحكم عقل و نقل او را مقدم بدانيم و پيروي از او بنمائيم .

شيخ - پس مقصود شما طفره ميباشد چونكه در كتابهاي شما حتى يك حديث هم در فضائل خلفاء وجود ندارد چگونه باخبار متفق عليه استشهاد نمائيم .

داعی - اولاً این ایراد بخود شما بر میگردد که چرا شب اول بی مطالعه صحبت نمودید اگر نظرتان باشد این پیشنهادی بود که شب اول جناب حافظ سلمه الله نمودند که طی مذاکرات استشهاد ما بآیات قرآن مجید و اخبار جمع علیه فریقین باشد دعا گوهم از جهت مطالعات بسیاری که در کتب معتبره شما ها داشتم قبول نمودم و بشهادت خودتان و تمام اهل مجلس از شب اول تا کنون از میزان قرار داد خارج نشدم و آنچه استشهاد نمودم بآیات قرآن مجید و اخبار صحیحه صریحه مندرجه در کتب معتبره موثقی از علمای خودتان بوده و تا هر زمانی هم که این مجلس منعقد باشد و بیض ملاقات آقایان نائل باشم انشاء الله از این قرارداد تجاوز نمی نمایم .

ثانیاً شما وقتی این قرار داد را نمودید فکر نمودید که خود زمانی دچار این محذور خواهید شد ولی دعا گو قرارداد را بهانه سخت گیری نمیکنم حاضر اخبار صحیحه صریحه یکطرفه شما را که مجعول نباشد و با دلائل عقل و نقل موافقت نماید استماع نموده آنگاه ما و شما منصفانه قضاوت عادلانه نمائیم چنانچه مقابله با کثرت فضائل علی رضی الله عنه بنماید مورد قبول قرار دهیم .

شیخ - راجع بنصوص خلافت نقل احادیث نمودید ولی غافل بودید که از این قبیل احادیث در باب خلیفه ابوبکر رضی الله عنه بسیار رسیده .

داعی - با توجه باینکه اکابر علمای خودتان چون زهبی و سیوطی و ابن ابی الحدید و غیره نقل نموده اند که امویها و بکریون احادیث بسیاری در فضائل ابی بکر وضع نموده اند من باب نمونه از آن بسیاری که فرمودید حدیثی نقل نمائید تا مورد قضاوت قضات منصف غیر متعصب قرار گیرد .

شیخ - حدیث معتبری از عمر بن ابراهیم بن خالد از عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس از پدرش از جانش عباس نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است

بأن بزرگ مرد فرمود یا عم ان الله جعل ابابکر خلیفتی علی دین الله فاسمعوا له و اطیعوا تفلحوا (۱) .

داعی - گذشته از آنکه این حدیث يك طرفه است و قرار ما نبود که به احادیث يك طرفه استشهاد نمائیم معذک همین حدیث يك طرفه هم اگر مردود نبود در اطراف آن بحث مینمودیم

شیخ - چگونه مردود است شما همه مطالب را میخواهید بحرف درست کنید . داعی - اشتباه فرمودید ما اهل حرف نیستیم بلکه اهل عملیم این حدیث را ما رد نمودیم بلکه اکابر علماء خودتان رد نموده اند چه آنکه روای این حدیث در نظر آنها کذاب و جعلال میباشند بهمین جهت آنرا باطل و ازدرجه اعتبار ساقط میدانند چنانچه زهبی در میزان الاعتدال ضمن ترجمه حال ابراهیم بن خالد و خطیب بغداد ضمن ترجمه حال عمر بن ابراهیم در تاریخ خود مینویسد انه کذاب پس قطعاً حدیث شخص کذاب و دروغگو باطل و مردود و غیر قابل قبول میباشد .

شیخ - در اخبار صحیحه از صحابی ثقه ابوهریره رضی الله عنه رسیده است که جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد خداوند سلامت میرساند میفرماید من از ابی بکر راضی هستم از او سؤال بنما آیا او هم از من راضی هست یا نه .

داعی - البته لازم است مقدمه این جمله را بدانیم که در نقل اخبار باید خیلی دقیق شویم تا مورد ایراد عقلا واقع نشویم و ضمناً من باب تذکر شمارا یاد آور میشوم بنقل حدیثی که اکابر علماء شما مانند ابن حجر در اسابه و ابن عبدالبر در استیعاب از خود ابوهریره نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود کثرت علی الكذابة و من کذب علی متعمداً فقد نبوء مقعده من النار و کثما حدتکم بحدیث منی فاعرضوه علی کتاب الله (۲) .

(۱) ای سو بدرستی که خدای تعالی قرار داد ابی بکر را خلیفه من بردین خدا پس بشنویید از او و اطاعت نمائید او را تا رستگار شوید . (۲) زیاد گردیدند بر من دروغگو بان کسیکه بر من عهداً دروغ بیند نشین گاه او آتش جهنم میباشد هر وقت از من حدیثی بشنا گفتند پس او را عرض کنید بقرآن مجید - (یعنی اکثر مطابقه با قرآن نموده بپذیرید والا رد نمائید) .

و نیز حدیث متفق علیه فریقین است چنانچه امام فخر رازی هم در آخر ص ۳۷۱ جلد سیم تفسیر کبیرش از آنحضرت نقل نمود که فرموده **اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فان وافقه فاقبلوه و الا فردوه (۱)** .

چنانچه در کتب اکابر علماء شما وارد است از جمله جعل کنندگان حدیث از قول رسول الله ﷺ همین ابوهریره مردود بوده که شما این خبر را از او نقل نمودید و بی جهت او را تقه خواندید .

شیخ - از مثل شما عالم و مبلغ جلیل فرزند رسول خدا انتظار نمی رود که نسبت باصحاب رسول خدا ﷺ طعن وارد نماید .

داعی - اولاً با کلمه صحابی بودن میخواهید داعی را مرعوب نمائید و حال آنکه اشتباه میفرمائید که فقط صحابی بودن را اسباب شرف و فضل میدانید قطعاً مصاحبت رسول اکرم ﷺ مؤثر و موجب شرف و فضل است بشرط آنکه مصاحب مطیع و فرمان بردار آنحضرت باشد ولی اگر بر خلاف او امر و دساتیر آنحضرت عمل نماید و تابع هوی و هوس گردد حتماً مردود و گاهی ملعون و مستحق نار و عذاب الیم خواهد بود .

مگر منافقینی که آیات قرآن مجید شهادت بفساد احوال و خیر از دخول نار آنها میدهد از مصاحبین رسول الله ﷺ نبودند که ملعون و اهل آتش گردیدند .

پس تعجب نکنید که ابوهریره هم یکی از همان مردودین و ملاعین مستحق نار می باشد .

شیخ - اولاً مردود بودن او معلوم نیست بر فرض که در نزد بعضی مردود باشد دلیل بر اهل آتش بودن او چیست مگر هر مردودی ملعون و اهل آتش میباشد ملعون کسی است که بنص صریح قرآن کریم یا گفتار پیغمبر ملعون باشد .

داعی - دلائل بر مردودیت ابوهریره بسیار و اظهر من الشمس است که اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند .

از جمله دلائل بر مردودیت او آنکه از موافقین ملعون بن

شرح حال ابوهریره و مذمت آن

(۱) هر گاه برای شما حدیثی از من روایت نمایند عرض نمائید او را بکتاب خدا (قرآن مجید) پس اگر موافقت با کتاب دارد قبول نمائید و الا او را رد نمائید .

ملعون علی لسان رسول الله معاویه بن ابی سفیان و در سلك منافقین و مردمان دور و بوده زیرا در صفین بعضی از روزها نماز را اقتداء بامیر المؤمنین علی علیه السلام مینموده ولی حاشیه نشین سفره چرب و نرم معاویه بوده چنانچه زمخشری در ربیع الابرار و ابن ابی الحدید در شرح نهج و دیگران نقل نموده اند که وقتی از این دو حالت از او سؤال مینمودند میگفت **مضیره معاویه ادمم و الصلوة خلف علی افضل (۱)** تا آنکه معروف گردید به **شیخ المضیره** .

و حال آنکه علماء خودتان (علاوه بر اجماع علماء شیعه) **علی از حق و قرآن جدا نمیشد** از قبیل شیخ الاسلام حموی در باب ۳۷ فرائد و خوارزمی در مناقب و طبرانی در اوسط و گنجی شافعی در کفایت الطالب

و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة و السياسة و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی در بناایع الموده و ابویعلی در مسند و متقی هندی در ص ۱۵۷ جلد ششم کنز العمال و سعید بن منصور در سنن و خطیب بغداد در ص ۳۲۱ جلد ۱۴ تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضایل الصحابه و امام فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۱۱۳ جلد دوم محاضرات الادیاء و دیگران از همین ابی هریره و غیره نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه کیف دار (۲)** .

آنگاه علی علیه السلام را بگذارند و اطراف معاویه بگردد مردود نیست !

کسیکه افعال شنیعه و ظلم و ستم معاویه را به بیند و ساکت بماند بعلاوه برای جلب منافع دنیا و پر کردن شکم و رسیدن بمقام . حاشیه نشین مجلس آن ملعون و کمک یار او باشد مردود نیست !

ابوهریره ای که خود نقل میکند بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان مانند حاکم

(۱) مضیره طعامی است که با شیر عمل می آورند و غذای بود مخصوص معاویه ابوهریره گفت مضیره و طعام معاویه چرب تر و ناز در عقب علی افضل است .
(۲) علی با حق و حق با علی میگردد .

نیشابوری در ص ۱۲۴ جلد سوم مستدرک و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و ابن مغزلی فیه شافعی در مناقب و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال و شیخ الاسلام حموینی در فرائد و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۷۵ صواعق و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و دیگران آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض - علی منی و انا من علی من سبه فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله (۱).

مع ذلك خود ناظر باشد که معاویه علیه الهاویه علنی و بر ملاحظه بالا می منبر و خطبه نماز جمعه علی و حسن و حسین علیهم السلام را لعن نماید و نیز امر دهد در تمام منابر و مجالس آنحضرت را لعن نمایند آنکا با چنین ملاعینی مباشر و بعمل آنها مسرور باشد مردود نیست!

علاوه بر معاشرت با آنها با جعل احادیث کمک یار آنها باشد و مردم را تهییج و اادار بلعن آن حضرت نماید!!

شیخ - آیا معقول است که ما این تهمت‌ها را قبول نمائیم که صحابی پاک دل مردم را با جعل احادیث و اادار بلعن و سب علی کرم الله وجهه بنماید آیا این نوع از تهمت‌ها از ساخته‌های شیعیان نمیباشد.

داعی - قطعاً معقول نیست که صحابی پاک دل چنین عملی را بنماید و اگر فردی از صحابه چنین عملی را نمود دلیل قطعی بر عدم پاک دل او می باشد و حتماً منافق و مردود و ملعون خواهد بود.

(۱) علی با قرآن و قرآن با علی می باشد و هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.
علی از من و من از علی هشتم کسیکه علی را سب و شتم نماید مرا شتم نموده و کسیکه مرا سب و شتم نماید خدا را سب و شتم نموده.

چه آنکه سب کنند خدا و پیغمبر قطعاً مردود و ملعون و اهل آتش است بنص اخبار بسیاری که علاوه بر اجماع علمای شیعه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کس علی را سب نماید مرا و خدای مرا سب نموده است.

و اما اینکه فرمودید این نوع از تهمت‌ها از جعلیات شیعیان است اشتباه فرمودید و تصور نمودید روی سخن با بعضی از علمای خودتان دارید که برای رسیدن به هدف و مقصود خود دروغها میسازند و تهمت‌ها بشیعیان پاک دل میزنند و عوام بیخبر را گمراه میسازند و با کسی از قیامت و محاکمه عندالله ندارند.

شیخ - البته وقتی جناب عالی باصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله تهمت جعل اخبار بدهید ما چگونه انتظار ببریم که نسبت بمقاخر اسلامیان جهابنده از علمای سنت و جماعت نسبت بد ندهید شما شیعیان منتها درجه از هنر نمائیتان نسبت بد و تهمت و دشنام دادن بزرگان است.

داعی خیلی بی لطفی نمودید که چنین نسبت‌هایی بما دارید کتب تواریخ چهارده قرن اسلام (از سنتی و شیعه) شهادت بر خلاف گفتار شما میدهد.

از صدر اول اسلام و قدرت ظهور امویها تا کنون پیوسته
مظلومیت شیعیان
در مقابل مخالفین
فحش دادن و لعن و سب نمودن و تهمت زدن به اعظم
از ائمه معصومین از عترت طاهره و شیعیان مظلوم آنها

مخصوص بازیگران سیاسی مسلمانان (بنام سنتی یعنی پیرو سنت و جماعت امویها) بوده که تا کنون برجسته ترین افراد از علمای شما در کتب معتبره خود برای اغوای عوام بیخبر و ایجاد تفرقه و جهائی میان مسلمانان صدها تهمت‌ها و دروغهای شاخدار بشیعیان مظلوم نسبت داده و آنها را رافضی و کافر و مشرک و خالی نامیده و سب و لعن هائید رهبران اولیه خود آنها را در نظر برادران پاک دل سنتی بیخبر منظور مینمایند.

شیخ - کدام عالم سنتی در کتاب خود نسبت بشیعیان تهمت زده و دروغ بسته اگر شما نتوانید این امر را ثابت نمائید قطعاً محکوم بسقوط میباشید زیرا علمای ما

آنچه گفته و نوشته اند عین حقیقت است شیعیان اعمال و عقاید فاسد را بگذارند تاراحت باشند و انتقاد از آنها ننمایند .

نسبت‌های دروغ و تهمت‌های علمای سنی شیعیان

داعی - دعا گورا مجبور نمودید بعض از آنچه در حافظه حاضر دارم نمونه ای از هزاران اکاذیب و جعلیات و تهمتهائی که اکابر علمای شما بشیعیان داده اند در این مجلس محترم برای روشن شدن افکار مردم بیخبر بیان و قضاوت را بروح پاک مسلمانان روشن ضمیر واگذار نمایم .

تهمت‌های ابن عبدربه شیعیان

یکی از مفاخر علمای ادبی شما شهاب الدین ابو عمر احمد بن محمد بن عبدربه قرطبی آندلسی مالکی متوفی سال ۳۲۸ قمری در قرطبه بوده که در ص ۲۶۹ از جلد اول عقد الفرید شیعیان موحد پاکدل را که لب لباب اسلام و ایمان را دارا هستند یهود این امت معرفی نموده و نوشته همان قسمی که یهودیها نصاری را دشمن میدارند شیعیان هم اسلام را دشمن میدارند آنگاه باین عنوان تهمت‌های بسیار بشیعیان زده است ۱۹

از جمله گویند شیعیان مانند یهود سه طلاق عقیده ندارند؟ و نیز قائل بعد از طلاق نیستند؟

الحال آقایان محترم شیعیان حاضر در مجلس بلکه خود شما و تمام سنیهائیکه معاشر باشیعیان هستند باین تهمت‌های آقای ابن عبدربه نمیخندید چه آنکه تمام کتب فقهیه و رسائل عملیه ما مشحون از دستورات سه طلاق و طریقه عده نگاه داشتن بعد از طلاق است بعلاوه عملیات شیعیان در طلاق و عده نگاه داشتن بعد از طلاق بزرگتر برهان بر کذب این ادیب دور از ادب میباشد .

و نیز گویند شیعیان مانند یهود جبرئیل را دشمن میدارند بعلمت آنکه چرا وحی را عوضی برای پیغمبر آورده در حالتیکه بایستی بر علی وحی آورده باشد؟ (شیعیان مجلس همگی خندیدند) ملاحظه فرمائید که آقایان شیعیان از شنیدن این حرف خندیدند تاچه رسد بآنکه معتقد بچنین عقیده سخیفی باشند.

اگر این مرد از گوشه افریقا قدمی پیش میگذارد یا زحمت تهیه و مطالعه کتب شیعیان را بخود میداد خجالت میکشید چنین تهمتی را نمیزد - شاید هم عمداً زده تا امر را بر بی خبران مشتبه نماید و مسلمانان را از هم جدا کند؟

ما شیعیان - حضرت محمد مصطفی خاتم الانبیاء را پیغمبر ثابت برحق میدانیم که ابداً اشتباهی در نزول وحی بآنحضرت بکار نرفته و مقام جبرئیل امین را بالاتر از آن میدانیم که آن مرد بی حقیقت نسبت داده و بآن علی بن ایطالب معتقدیم که جبرئیل (امین وحی الهی) او را از جانب خدای متعال بوسایت و خلافت خاتم الانبیاء معرفی نموده است (۱)

(۱) در یکی از سالها که از کابلین بوسیله راه آهن با جمعی از زوار شیعه عازم سامراء بودیم در اطاق ما جمعی از اهل موصل بودند باتفاق دو نفر از قضات و علماء اهل سنت . بیوسته بر ما خورده میگرفتند و مسخره مینمودند و تهمت‌ها میزدند قائل از اینکه حقیر بالسان هر بی آشنائی دارم ما همه را بسکوت گذرانیدیم .

تا آنکه یکی از آن قضات گفت این رافضیها عادات و اخلاق فاسد بسیار دارند تماماً اهل بدعت و مشرک هستند - مثلاً یکی از بدعت‌های عجیب آنها اینست که سلام نماز را که میدهند دست‌ها را بلند مینمایند و سه مرتبه میگویند خان الامین یعنی امین خیانت کرد - آنها پرسیدند امین که بوده و خیانت او چه بوده شیخ گفت شیعه‌ها میگویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وحلی و جعفر در کوه حرا خوابیده بودند جبرئیل امین مأمور شد از جانب خدا وحی نبوت را بعلی بدهد خیانت کرد و عوضی بخاتم الانبیاء (ص) داده است .

اینستکه تمام شیعیان با جبرئیل دشمن اند بعد از نماز سه مرتبه میگویند جبرئیل خیانت کرد یعنی وحی را عوض علی بخاتم الانبیاء داد - حقیر بیطاعت شدم گفتم جناب شیخ دروغ و تهمت الاکناهان کبیره است یا ضحیره گفت کبیره است گفتم پس جناب عالی با این معاصن سفید چرا دو گناه بزرگ نمودید و این نسبت فحط را بشیعیان داری - با کمال پروو می گفت مطلب همین است از آن آقایان موصلی سؤال کردم فارسی میدانید دوسه نفر از آنها گفتند بلی من دره دو اذنه نفر از پیر و جوان ذامرین را که از موضوع خبر نداشتند یکی یکی صدا کردم و پرسیدم شما بعد از سلام نماز که دست‌ها را بر میدارید تا مقابل گوش چه میگویند گفتند برای قبولی نماز سه مرتبه میگوئیم الله اکبر - گفتم جناب شیخ خجالت کشیدید یا نه - گفت شما یادشان دادید گفتم از خدا بترسید منکه پهلوی شما نشسته ام و از جا بر نخاستم و حرفی نزدم - روگردم بآن آقایان موصلی گفتم خواهش میکنم بر خیزید بروید با طاق‌های دیگر و از ذامرین شیعه که در اطراف‌های راه آهن هستند سؤال کنید چند نفر جوان فهیده که زبان‌هم میدانستند رفتند و بعد برگشتند برافروخته حمله کردند بجناب شیخ که شما چه منظور از این دروغ و

و نیز گوید شیعیان مانند یهودانند بسنت پیغمبر عمل نمیکنند وقتی بهم میرسند عوض سلام میگویند **السلام علیکم** یعنی مرگ بر شما باد؟
 (شیعیان شدیداً خندیدند) طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنن بزرگتر دلیل بر کذب گفتار او میباشد.
 و عجب تر گوید شیعیان مانند یهود خون تمام مسلمانان را حلال میدانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال میدانند؟

و حال آنکه شما خود شاهد اعمال شیعیان هستید و می بینید که ما جان و مال کفار را حلال نمیدانیم تا چه رسد که تصرف در جان و مال برادران مسلمان خود بنمائیم و در مذهب شیعه حق الناس بزرگتر گناه بشمار آمده و قتل نفس از گناهان کبیره میباشد.
 اینها بعضی از اقوال یکی از علمای بزرگ شما میباشد که وقت مجلس پیش از این اجازه نمیدهد به هزلیات گفتار او پردازم.

تهمت‌های ابن حزم یکم از اکابر علمای شما ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری در یادیه لبله میباشد که در کتاب معروف خود (الفصل فی الملل و النحل) جسارت‌های بسیار توأم با دروغها و تهمت‌های عجیب بشیعیان زده است مخصوصاً جلد اول آن کتاب را مطالعه کنید ببینید چه هزلیاتی گفته از جمله صریحاً گوید شیعیان مسلمان نیستند بلکه کفار و دروغ گویانی هستند که سرچشمه از یهود و نصاری گرفته اند؟

و در ص ۱۸۲ جلد چهارم گوید شیعیان نکاح نه زن را جائز میدانند؟
 بزرگتر دلیل بر کذب گفتار و تهمت عجیب این مرد کذاب کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه قرون متتاریه شیعیان است که در همه جا دستور است بیش از چهار زن داشته‌ها از همه زوارهای دهاتی و شهری سؤال کردیم هموماً گفتند الله اکبر میگویم حتی ما سؤال از کلمه خان الامین کردیم گفتند ما هم چه کلمه ای را نمیشناسیم - شیخ گفت منم در کتا بها خوانده ام که شیعه‌ها اینطور میگویند.

چون تحصیل کرده بودند بنا کردند شیخ را تقبیح نمودن که انسان عالم تا چیزی را تحقیق ننماید نباید بگوید - این عملیات نمونه ای از تهمت‌هایی است که بعضی از علمای سنی بشیعیان میزنند تا جامعه برادران اهل تسنن را بنا بدین نمایند !!

بنکاح دائم حرام است که گذشته از قهواء و دانشمندان اهل عرفان تمام شیعیان جاهل یابانی هم میدانند که چنین دستوری ابداً وجود خارجی نداشته.
 و اگر شما جزوات آن کتاب را ببینید از نقل اقوال دروغ و تهمت‌ها و فحشها و نسبت‌های بدی که بشیعیان میدهد واقعاً خجالت میکشید برای نمونه بهمین مقدار کفایت است.

تهمت‌های ابن تیمیه از همه علمای شما وقیح تر بلکه بی دین تر احمد بن عبدالحمیم حنبلی معروف باین تیمیه متوفی سال ۷۲۸ قمری است که نسبت بشیعیان بلکه مولانا امیر المؤمنین و عترت طاهره رسول الله ﷺ بغض و کینه عجیبی داشته و اگر کسی مجلدات کتاب منهاج السنه این مرد را بخواند مبهوت میشود از شدت عداوت او که روی همین اصل گذشته از آنکه تمام نصوص صریحه و فضائل عالیه مولانا امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین را رد و تکذیب مینماید دروغها و تهمت‌های عجیبی بشیعیان مظلوم نسبت داده که عقل هر شنونده مات و حیران میگردد که اگر بخواهم بهر يك از آنها جواب بدهم رشته سخن بمجالس کثیره خواهد کشید ولی برای نمونه که جناب شیخ بدانند تهمت و دروغ از خصائص بعضی علماء آنها می باشد نه علماء شیعه بعضی از آنها اشاره مینمایم و عجب آنکه با آنهمه دروغهایی که خود نسبت بشیعیان میدهد برای اغواء عوام بی خبر در ص ۱۵ جلد اول می نویسد احدی از طوایف اهل قبله مانند شیعیان دروغ نگفته اند فلذا اصحاب صحاح روایات آنها را نقل ننموده اند؟!

و در ص ۲۳ جلد ۱۰ گوید شیعیان اصول دین را چهار میدانند - توحید - عدل - نبوت - امامت - و حال آنکه کتب کلامیه امامیه در دسترس عموم است و همه جا نوشته اند چنانچه ما هم در شبهای قبل اشاره نمودیم^(۱) که شیعیان معتقدند که اصول دین ۳ میباشد توحید - نبوت - معاد - عدل را جزء توحید و امامت را جزء نبوت میدانند.

و در ص ۱۳۱ جلد اول گوید شیعیان بمساجد اعتنائی ندارند مساجد آنها خالی

(۱) مراجعه شود به ص ۱۸۸ همین کتاب.

از جمعیت میباشد نه جمعه و نه جماعت در مساجد بر پانمی کنند و اگر گاهی نماز بگذارند فرادا میخوانند؟!؟ (خنده شدید شیعیان).

آقای شیخ خود شما و تمام برادران حاضر وغائب اهل سنت مساجد شیعیان را بر از جمعیت ندیده‌اید و جماعت‌های منعقد در مساجد را مشاهده ننموده‌اید در عراق و ایران ما که عاصمه تشیع میباشد گذشته از آنکه در هر شهری مساجد عالیه‌ای پر از جمعیت آماده و مهیای عبادت میباشد.

در هر قریه و دهکده‌ای که وارد شوید می‌بینید مسجدی دارند که گذشته از ماه مبارک رمضان تمام ایام و ایالی نمازها را بجماعت در آنجا بر گذار مینمایند (برای نمونه سه قطعه عکس از نماز جماعت سه نفر از مراجع بزرگ تقلید مرحوم حجة الاسلام آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی در سامراء - و مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف اشرف - و مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس الله سرارهم را در قم با جامعه شیعیان بنظر شما می‌رساند) شکل (۱۷) و (۱۸) و (۱۹).

شما آقایان اهل علم کتب فقه استدلالی علماء را ببینید و همچنین برادران عزیز (اهل سنت و جماعت) رسائل عملیه فقهاء را مطالعه کنید ببینید چقدر ثواب برای نماز جماعت و رفتن بمساجد نقل نموده‌اند تا آنجا که ثواب نماز در مساجد را نسبت بمنازل باضعاف مضاعف ذکر نموده‌اند فلذا شیعیان تا آنجا که قدرت دارند اصرار دارند که نمازها را در مساجد و بجماعت اداء نمایند - آنکه پی ببرید که این مرد هتاک کذاب چه نسبت دروغی بشیعیان میدهد !!

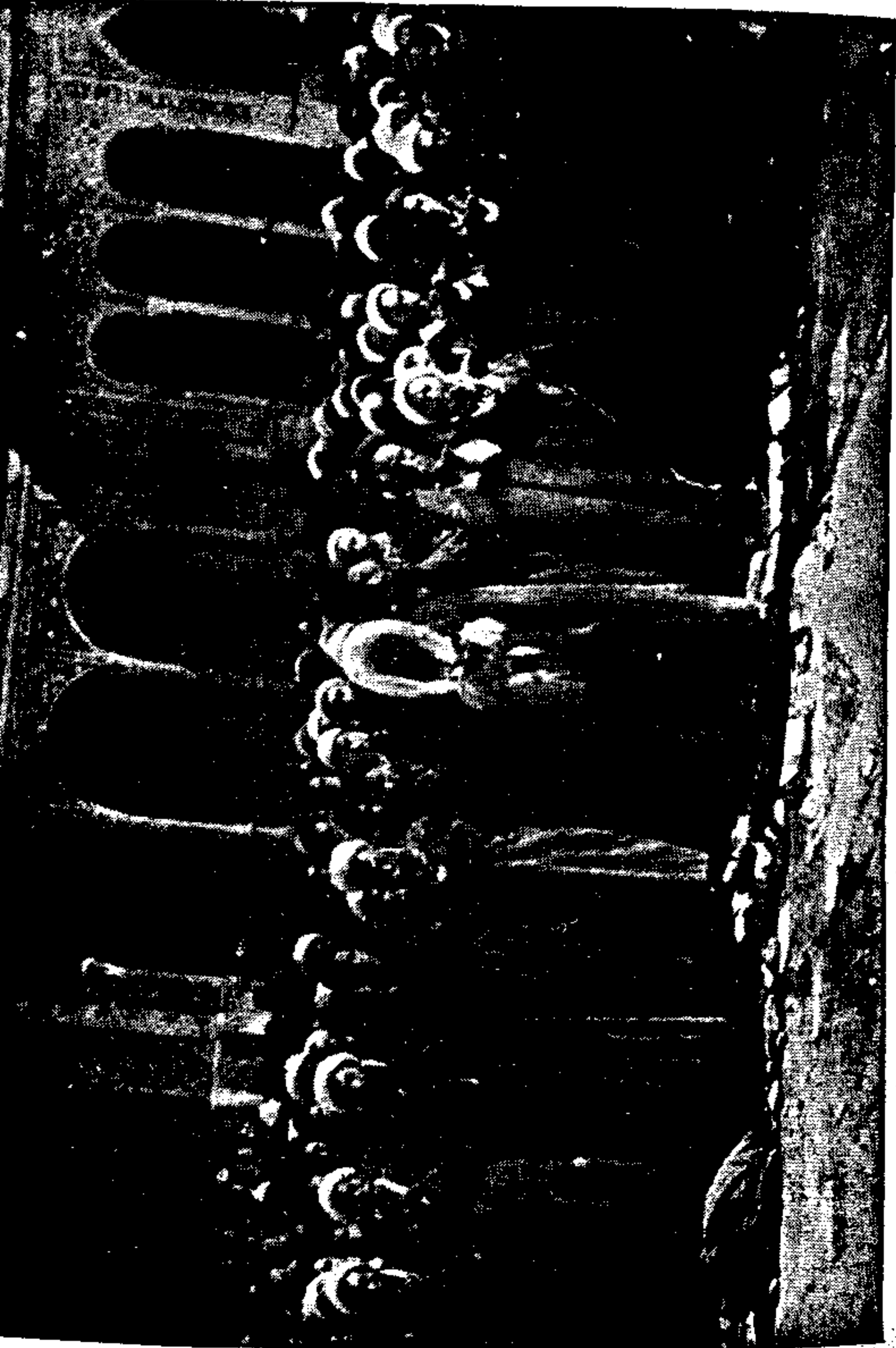
و نیز در همان صفحه گوید شیعیان مانند مسلمانان بحج بیت الله نمیروند بلکه حج آنها زیارت قبور میباشد ثواب حج قبور را از حج خانه خدا بالاتر میدانند بلکه سب و لعن می‌نمایند کسانی را که بحج قبور نمیروند؟!؟ (خنده شیعیان).

و حال آنکه اگر کتب و رسائل عبادات شیعیان را باز کنید می‌بینید که فصل مخصوصی راجع باین عبادت قرار داده اند بنام (کتاب الحج - باب الحج) گذشته از آنکه هر قبیله کتابی مناسک حج دارد که در آنها دستورات عالیه برای شیعیان در

حج و حجة الاسلام آیه الله العظمی حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه در حال نماز جماعت در سامراء شکل (۱۷)



مرسوم آية الله آقا سيد ابو الحسن قدس سره در حال نماز جماعت بيضا انرف شكل (١٨)



مرحوم آية الله الاستاد حاج شيخ عبدالكريم حائري يزدي در حال نماز جماعت قم شكل (۱۹)

تشریف به حج داده اند تا آنجا که اخباری از ائمه معصومین نقل نموده اند که مسلمان (شیعه یا سنی) اگر مستغنی شد و حج بیت الله را ترك نمود از ربه اسلام خارج است و هنگام مرگ يقال له متای مینه ان شئت یهودیا و ان شئت نصرانیا و ان شئت مجوسیا (۱).

آیا عقل باور میکند با چنین دستوراتی شیعیان ترك حج بیت الله نمایند شما از يك شیعه عامی دهانی که تشریف بهتبات عالیات و زیارت قبور ائمه اطهار مینماید سؤال کنید که عمل حج را کجا باید بجای آورد جز مکه معظمه بشما جواب نخواهد داد. آنگاه این مرد از خدا بی خبر بینی از مفاخر علماء شیعه شیخ اجل اعظم محمد بن محمد بن نعمان مفید نسبت دروغ میدهد که کتابی دارد بنام (مناسک الحج المشاهد) و حال آنکه کتاب شیخ بنام منسک الزیارات در دست عموم است که در آن کتاب دستورات زیارت و تشریف با عتاب مقدسه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را مانند سایر مزارات داده.

و اگر شما کتب مزار را مطالعه نمائید خواهید دید که در اول آنها نوشته است از عبادات مندوبه (نه واجبه) زیارت قبور عالیه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین از عترت آن حضرت علیهم السلام میباشد.

و بزرگترین دلیل بر کذب گفتار این مرد از خدا بی خبر عمل شیعیان است که در هر سالی هزاران نفر افتخار تشریف به بیت الله نصیب آنها میگردد و بعد از مراجعت افتخار مینمایند که آنها را حاجی بنامند.

آنگاه بدروغ پردازیهای این مرد کذاب بی پرید ۱۱

و در ص ۱۱ جلد اول گوید شیعیان سگهای خود را بنام ابی بکر و عمر مینامند و پیوسته آنها را لعن میکنند یعنی ابی بکر و عمر را لعن نموده اند ۱۹۱۴ (خنده شیعیان با تعجب).

(۱) بآن تارك حج (الغیب عالم) گفته میشود بجه طریق میل داری بیری بدین یهود یا نصرانیت و با مجوسیت.

واقعا انسان تعجب میکند از عناد و تعصب و نادانستن دین این مرد که ما این اندازه نسبت کذب و دروغ و تهمت بشیعیان مظلوم بدهد !!
و حال آنکه در تمام کتب احکام و اخبار شیعه بر خلاف عقیده ایفان سکه را نجس العین معرفی نموده اند و در همه جا آورده اند که اگر در خانه مسلمانی سکه باشد رخت خدا باهل آن خانه نازل نمیکرد.

مسلمانان شیعه متنوع از نگاهداری سکه هستند مگر در چند جا (برای شکر - و پاسبانی خانه - و کله بانی) با شرایط مخصوصی که ثبت نموده اند يك علت مخالفت حضرت سیدالشهداء سبط شهیدینغیر اکرم ابا عبدالله الحسین علیه السلام بایزید برای آن بود که یزید سکه بازی مینمود و در خانه بدون جهات مذکوره سکه نگهداری مینمود.

و اگر مسلمانی از شیعه و سنی را به یزید که در خانه سکه نگهداری مینماید (بدون جهات مذکوره که مستثنا شده) ما آنها را متهم در دین نموده و عقیده با آنها نداریم.
آنکه چگونه ممکن است شیعه با این تأکیدات بلیغه (که سکه در هر خانه آزاد باشد آن خانه نجس است) در خانه سکه نگهداری نماید بعلاوه نام صحابه محترم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آنها بگذارد ؟ یا آنها را سب و لعن نمایند ؟

آف بر این نوع مسلمان - پناه بخدا میبریم از تعصب و عناد و لجاج.
اگر شما يك شیعه ولو عامی جاهل نشان دارید که چنین عملی کرده باشد ما تسلیم تمام گفته های این مرد میشویم و اگر نتوانستید (و هرگز نخواهید توانست) پس لعن کنید بر مردمان عنود لهوچ متعصب که بلباس اهل علم باعث اغوای مردم بی خبر شده و ایجاد اختلاف و عداوت در میان مسلمانان مینمایند.

و نیز در جلد دوم مینویسد شیعیان چون منتظر امام منتظر میباشند لذا در بسیاری از جاها مانند سرداب در سامراء روزها مرکبی از اسب یا قاطر یا غیر آن حاضر میکنند و فریاد میزنند بامام خود مرکب حاضر است همه مسلح آماده خدمت هستیم خروج نما و در اواخر ماه مبارک رمضان رو بمشرق ایستاده آنحضرت را صدا میزند تا

خروج نماید و میان آنها اشخاصی ترك نماز میکنند که میباید آنحضرت ظاهر شود و او در نماز باشد و از خدمتگذاری آنحضرت محروم گردد ۱۹۱۹
(خنده شدید حضار از سنی و شیعه).

عجب از گفتارهای ناهنجار و تهمتهای بی حساب و خنده آور آن مردیکه در گوشه بیابانهای دور افتاده چنین هزلیاتی گفته نداریم بلکه تعجب از علمای امروز مصری و دمشقی و غیره داریم که در تمام بلاد باشیعیان محشورند و مخصوصاً در سامراء که تمام اهالی آن از برادران اهل تسنن میباشدند و حتی خدام سرداب مقدس هم همگی سنی هستند از آنها تحقیق نکرده و از علماء بزرگ نشنیده تبعیت از هزلیات امثال ابن تیمیسه ها نموده و این قبیل خرافات و ترفعات در کتابهای خود درج مینمایند !!!^(۱)

اینها بودند نمونه ای از تهمتها و دروغهای شاخدار و اهانتهاییکه اکابر علماء اهل تسنن بیجامعه شیعیان نسبت داده اند و اگر میخواستیم بفرست اقوال تمامی آنها از قبیل ابن حجر مکی و جاحظ و قاضی روزبهان و امثالهم بپردازیم بایستی شبهای بسیار وقت شمارا بگیریم و عمر شماها را ضایع نمایم باستماع گفتار و هزلیات این قبیل از علماء که میخواستند راهنمای دیگران گردند.

چه بسا از کتب آنها که بسیار معروفیت جهانی پیدا نموده در صورتیکه تحقیقاً قدر و قیمتی از جهت علم و اطلاع مؤلف آن ندارد مانند
غلط کاریهای
شهرستانی
ملک و نحل محمد بن عبد الکریم شهرستانی متوفی سال
۵۴۸ قمری که در نزد ارباب تحقیق بقدر پیشیزی قدر و
قیمت ندارد.

صفحات آن کتاب را که آدمی باز مینماید می بیند چه نسبتهای ناروا و تهمتهای بی جا که بشیعیان داده گذشته از نسبت علی پرستی و عقیده بتناسخ و تشبیه و خرافاتی

(۱) مانند جهاد فی سبیل الله صبیعی مصری در الصراع بین الإسلام و الوثنية - و محمد ثابت مصری در الجولة فی روع حرق الادی - و موسی جارالله ترکستانی در الوثیقه فی حد عقاید الشیعه و لحنه امین مصری در لجر الإسلام و طخی الإسلام - و غیره هم.

که عقل و شرع از آنها دور و روح شیعیان از آنها برکنار است بآنها داده است و معلوم است که قوه تشخیص و تعمق در حقایق نداشته .

بعلاوه واضح است علم و اطلاع کافی هم بر وقایع تاریخ نداشته گوشه دنیا نشسته هر کس هر چه گفته بدون تحقیق کافی روی خیال نگاشته نامش را کتاب ملل و نحل گذارده وقتی انسان عاقل بگفتههای کذب و دروغ در قسمتی از کتاب برخورد مینماید بقیه کتاب در نظر او از اعتبار افتاده میشود که از کجا در سایر قسمتهای کتاب هم همین قسم روی خیال قلم اندازی ننموده باشد .

برای نمونه به يك وقعه ساده تاریخی اشاره مینمایم که خوانندگان محترم از همین امر جزئی بی بمطالب کلی کتاب برده و مؤلف بی بند بار را بشناسند .

ضمن وقایع و حالات اثنی عشریه مینویسد بعد از حضرت امام محمد تقی (حضرت امام علی بن محمد النقی و مشهد مکرّم در قم است) (و حال آنکه هر عارف و عامی حتی دشمنان و اطفال هم میدانند که قبر مبارک حضرت هادی امام علی النقی سلام الله علیه در سامراء پهلوی قبر فرزند والا تبارش امام حسن عسکری علیه السلام میباشد دارای حرم و کنبه طلای بسیار عالی است که مرحوم ناصرالدین شاه قاجار افتخار منسوب نمودن آنرا داشته است) .

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای نمونه از هزار يك را اشاره نمودم تا جناب شیخ فرمایند شیعیان دروغ میگویند و تهمت میزنند بلکه اکابر علمای خودشان این کاره هستند .

و برای اینکه بدانند داعی تنها باقای ابوهریره جسارت نمودم و تهمت ترمم بلکه اکابر علمای اهل سنت هم وقایع حالات او را ضبط نموده اند بنحو اختصار بیعض از آن اشاره مینمایم .

این ابی الحدید معتزلی در ص ۳۵۸ جلد اول و نیز در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خود امام ابو جعفر اسکافی نقل مینماید

اخبار در مذمت ابوهریره
و حالات آن

که معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزاری جستن از علی علیه السلام جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند فلذا آنها پیوسته بشفول این امر بودند و انتشار قبايح میدادند از جمله آن اشخاص (که جعل احادیث قبیحه در طعن و مذمت علی علیه السلام می نمودند) ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند .

شرح مفصل قضایا را میدهد تا در ص ۳۵۹ از اعمش روایت نموده که وقتی ابوهریره با معاویه وارد مسجد کوفه شد کثرت استقبال کنندگان را دید بر دو پای خود بر خاست در حالتی که دو دستی بر سر میزد (برای جلب توجه مردم) آنگاه گفت ای مردم عراق آیا گمان می برید من دروغ بر خدا و پیغمبر بگویم و آتش جهنم را بر خودم بخرم بشنوید از من آنچه را که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود

ان لكل لبي حرما و المدينة حرمی فمن احدث فیها حدثا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین . قال و اشهد بالله ان علیا احدث فیها حدثا (۱) .

وقتی این خبر بمعاویه رسید (که ابوهریره همچو خدمتی باو نموده آنها در کوفه مرکز خلافت علی علیه السلام فرستاد او را آوردند اگر امش نمود جایزه اش داد و او را والی مدینه گردانید . انتهى .

آیا این اعمال دلیل بر مردودیت او نمی باشد و سزاوار است چنین آدمی را که برای خوش آیند معاویه با یکی از خلفای راشدین بلکه اکمل و افضل و اشرف آنها آن قسم رفتار نموده چون که روزی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده نیک و ممدوح بدانید .

شیخ - چه دلیلی بر ملعونیت او در دست شیعیان است که او را مردود و ملعون بخوانند .

(۱) برای هر پیغمبری حرمی است و حرم من مدینه است هر کس احداث حادثه ای در مدینه بنماید بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم - آنگاه ابوهریره گفت خدا را گواه میگیرم که علی در مدینه احداث حادثه نمود (یعنی مردم را تحریک نمود که بمردود پیغمبر باید عملی را بمن نمود) .

داعی - دلائل بسیاری در دست میباشد یکی از دلائل آنکه سب کنندۀ پیغمبر با اتفاق فریقین حتماً ملعون و مردود و اهل آتش میباشد .

و بنا بر اخباری که قبلاً عرض نمودم اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که رسول الله ﷺ فرمود هر کس علی را سب نماید مرا سب نموده و کسی که مرا سب نماید خدا را سب نموده چون ابوهریره از جمله کسانی بوده که علاوه بر سب و لعن نمودن مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بواسطه جعل و وضع حدیث چنانچه عرض شد مردم را وادار بسب آنحضرت مینمود !!

شرکت ابوهریره با بحرین
ارطاط در ظلم و کشتار
مسلمین

از جمله دلائل آنکه اکابر مورخین خودتان چون طبری و ابن اثیر و ابن ابی الحدید و علامۀ سمهودی و ابن خلدون و ابن خلکان و دیگران نوشته اند موقعی که معاویة بن ابی سفیان بسر بن ارطاط

سفاک خونخوار قسی القلب شقی النفس را برای سر کوبی اهل یمن و شیعیان مولانا امیر المؤمنین علیه السلام با چهار هزار مرد جنگی شامی از طریق مدینه روانه نمود در مدینه و مکه و طائف و تباله (که شهری است در تهامه) و نجران و قبیله ارحب (که از قبایل همدان بود) و صنعا و حضرموت و اطراف آنها منتها درجه اهانت و سفاکی و قتل عام و ظلم و تعدی را اعمال نمودند به پیر و جوان بنی هاشم و شیعیان امیر المؤمنین ابقاء نمودند حتی دو طفل صغیر از عبیدالله بن عباس ابن عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله را که والی یمن بود از طرف امیر المؤمنین علیه السلام سر برید تا آنجا که شماره کشته شدگان بامر آن ملعون را در آن سفر زیاده از سی هزار نفر آورده اند!

از آنها تعجبی نیست چه آنکه از امویها و اتباع آنها بیش از اینها دیده شده ولی عجب از آقای ابوهریره مطلوب شما است که در این مسافرت بمعیت و معاونت بسر سفاک خونخوار حاضر و ناظر عملیات فجیع او بود .

منخصوصاً در ظلم و ستمی که باهل مدینه منوره وارد آوردند و آن مردم بیگناه بلا دفاع مانند جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و دیگران همگی ترسان و

لرزان بعضی فراری و برخی در خانهها پنهان و خانههای آنها را مانند خانه ابو ایوب انصاری که از صحابه خاص رسول الله بود آتش زد ابوهریره میدید و حرفی نمیزد بلکه معاون و کمک یار او بود .

مخصوصاً بعد از حرکت آن لشکر نکبت اثر بسمت مکه معظمه ابوهریره بهمان عنوان نیابت در آنجا ماند و بعد هم از طرف معاویه بجبران این خدمت گذاری و مساعدت بایسرین ارطاط والی مدینه گردید .

شمارا بخدا انصاف دهید آیا این مرد دنیا پرست که در مدت سه سال (۱) که مشرف بزیارت و مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و زیاده از پنجهزار حدیث از آن حضرت نقل نموده ؟ آیا احادیث معروف را که تمام علمای فریقین از قبیل علامه سمهودی در تاریخ المدینه و احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در ص ۱۶۳ تذکره و دیگران با سلسله اسناد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند نشنیده بود که مکرر میفرمود من اخاف اهل المدینه ظالما اخافه الله و علیه لعنة الله و الملكة والناس اجمعین لا یقبل الله منه يوم القيمة صرفا و لا عدلا - لعن الله من اخاف مدینتی - لا یرید اهل المدینة احد بسوء الا اذابه الله فی النار ذوب الرصاص (۲) .

پس در این صورت چگونه شرکت نمود در لشکری که آنها ظلم و تعدی و ایجاد خوف و ترس در اهل مدینه نمودند بعلاوه مخالفت با خلیفه حق و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت بجعل احادیث و وادار نمودن مردم را بسب کسیکه

(۱) در طبقات ابن سعد و اسبابه ابن حجر و سایر کتب معتبره اکابر علمای اهل تسنن وارد است که ابوهریره در فتح خیبر مسلمان شد و بروایت بخاری در باب علامات النبوة فی الاسلام پیش از سه سال موفق بملاقات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبوده و بروایت ابن حجر در اسبابه و حاکم در مستدرک و ابن عساکر در استیعاب و دیگران در سن هفتاد و هشت سالگی و در سال ۵۷ قمری دو وادی حقیق مرد جنازه اثر را بدینه حمل نموده و در بقیع دفن نمودند .

(۲) هر کس اهل مدینه را بترساند از روی ظلم خداوند او را بترساند و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم و قبول نینماید خداوند از او روز قیامت هیچ چیزی را . لعنت خدا بر کسیکه بترساند اهل مدینه مرا - احدی اراده بدی باهل مدینه نینماید مگر آنکه خداوند او را مانند سرب در آتش آب خواهد نمود .

پیغمبر سب او را سب بر خود قرار داده شما را بخدا انصاف دهید چنین کسیکه از قول رسول خدا ﷺ بوضع و جعل احادیث مشغول بوده مردود خدا و رسول نمیباشد شیخ - بی لطفی میفرمائید که موثق ترین اصحاب پیغمبر ﷺ را بی دین و وضاع و جمال میخوانید .

داعی - داعی تنها نسبت به ابوهریره بی لطفی نمودم بلکه اول کسیکه این نوع بی لطفی را نسبت باو عنایت نموده خلیفه ثانی عمر بن الخطاب

مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر او را

بود که ارباب تاریخ مانند ابن اثیر در حوادث سال ۲۳ و ابن ابی الحدید در ص ۱۰۴ جلد سوم شرح نهج البلاغه چاپ مصر و دیگران نقل نموده اند که چون خلیفه عمر در سال ۲۱ ابوهریره را والی بحرین نمود باو خیر دادند مال بسیاری جمع نموده و اسبهای زیادی خریده و لذا در سال ۲۳ او را معزول نموده همینکه خدمت خلیفه رسید خلیفه گفت یا عدو الله و عدو کتابه اسرقت مال الله - یعنی ای دشمن خدا و دشمن کتاب خدا آیا دزدی نمودی مال خدا را گفت هرگز دزدی نکردم بلکه عطایائی مردم بمن دادند .

و نیز ابن سعد در ص ۹۰ جلد چهارم طبقات و ابن حجر عسقلانی در اسابه و ابن عبدربه در جلد اول عقد الفرید مینویسد خلیفه گفت ای دشمن خدا وقتی تو را والی بحرین نمودم کفش و نعلینی پیا نداشتی اینک شنیدم اسبهای بهزار و ششصد دینار خریداری نمودی از کجا آوردی گفت عطایای مردم است که نتایج آن بسیار گردیده خلیفه متغیر گردید از جا برخاست آقندر تازیانه بر پشت او زد تا خون آلود شد آنگاه امر کرده هزار دینار که در بحرین ذخیره نموده بود از او گرفته و تحویل بیت المال دادند . نه تنها در زمان خلافت او را زد بلکه مسلم در ص ۳۴ جلد اول صحیح مینویسد که در زمان رسول خدا عمر بن الخطاب ابوهریره را آقندر زد تا به پشت بر زمین خورد ابن ابی الحدید در اوایل ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید قال ابو جعفر (الاسکافی) و ابوهریره مدخول عند شیوخنا غیر مرضی

الروایة ضربه عمر بالذرة وقال قد اكثر من الروایة احرى بك ان تكون كاذبا على رسول الله صلى الله عليه وآله (۱) .

ابن عساکر در تاریخ کبیر و متقی در ص ۲۳۹ کنز العمال نقل مینمایند خلیفه عمر او را با تازیانه زد و زجرش نمود و منع از نقل حدیث از رسول الله نمود و گفت چون روایت زیاد نقل مینمائی از پیغمبر و تو سزاوارتری از اینکه دروغ بگویی از طرف آن حضرت (یعنی مثل تو ناجنسی باید از قول آنحضرت دروغ بگویند) لذا باید ترك کنی نقل حدیث را از قول آنحضرت و الا تو را میفرستم بزمن دوس (که قبیله ای است در یمن که ابوهریره از آنجا بوده) و یا بزمن بوزینگان یعنی کوهستانی که بوزینگان در آنجا زیاد هستند .

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه چاپ مصر از استاد خود امام ابو جعفر اسکافی نقل نموده که حضرت مولی المؤمنین امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمود الا ان اکذب الناس او قال اکذب الاحیاء علی رسول الله (ص) ابوهریره الدوسی (۲) .

ابن قتیبه در تأویل مختلف الحدیث و حاکم در جلد سیم مستدرک و ذهبی در تلخیص المستدرک و مسلم در دویم صحیح در فضائل ابوهریره همگی نقل مینمایند که مکرر عایشه او را رد نموده و میگفت ابوهریره کذاب است و از قول رسول خدا بسیار جعل حدیث مینماید .

بالآخره ابوهریره را ما تنها مردود نخوانده ایم بلکه در نزد خلیفه عمر و مولانا امیرالمؤمنین و ام المؤمنین عایشه و صحابه و تابعین مردود بوده است .

چنانچه شیوخ معتزله و علماء آنها و حنفیها عموماً احادیث ابوهریره را مردود

(۱) ابو جعفر اسکافی (شیخ معتزله) گفته است ابوهریره در نزد شیوخ ما مدخول است (یعنی از حیث عقل) و روایت او مورد رضا و قبول ما نمیباشد و عمر او را تازیانه زد و گفت زیاده روی در روایت نموده ای و تو سزاوارتری از آنکه دروغ نسبت بدی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲) بدانید که دروغگر ترین مردم یا فرمود دروغگوترین زندگان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوهریره دوسی میباشد (دوس قبیله ایست در یمن) .

میدانند و هر حکمی که سندش منتهی با بوهریه میشود باطل میدانند چنانچه نووی در شرح صحیح مسلم مخصوصاً جلد چهارم مبسوطاً متعرض است.

وامام اعظم ابوحنیفه پیشوای بزرگ جماعت شما میگفت صحابه رسول الله عموماً ثقة و عادل بودند من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث میگیرم مگر حدیثی که سندش منتهی گردد به ابوهریه و انس بن مالک و سمره بن جندب که از آنها نمی پذیرم. پس آقایان بما اعتراض ننمائید که چرا ابوهریه صحابی را انتقاد مینمائید ما آن ابوهریه را انتقاد مینمائیم که خلیفه ثانی عمر او را تازیانه زده و سارق بیت المال و کذابش خوانده.

ما آن ابوهریه را انتقاد مینمائیم که ام المؤمنین عایشه و امام اعظم ابوحنیفه و کبار از صحابه و تابعین و اکابر از شیوخ و علماء معتزله و حنفیها او را انتقاد نموده و مردود خوانده اند.

خلاصه ما آن ابوهریه را انتقاد مینمائیم که مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین وائمة طاهرین از عترت رسول الله سلام الله عليهم اجمعین که عدیل القرآن اند او را کذاب و مردود خوانده اند.

ما آن ابوهریه را انتقاد مینمائیم که شکم پرست بوده و با علم بافضلیت امیر المؤمنین از آنحضرت صرف نظر نموده حاشیه نشین سفره چرب و نرم معاویه ملعون گردیده که با تقویت جعل احادیث او - امام المتقین و خلیفه المسلمین را (که خود شما قبول دارید یکی از خلفای راشدین است) سب و لعن نمایند.

بس است بیش از این وقت مجلس را نکیرم خیلی هم معذرت میخواهم که قدری وقت شما را گرفتم چون فرمودید ما بی لطفی مینمائیم خواستم ثابت کنم که ما تنها نیستیم بلکه خلفاء و صحابه و اکابر علماء خودتان مقر و معترف بمرودیت او میباشند.

پس وقتی چنین افراد جمال و وضاعی برای رسیدن بجاه و مقام و معمور شدن دنیای آنها از قول رسول خدا جعل حدیث کرده و با احادیث صحیحه مخلوط نمودند

بهر حدیثی نتوان اعتماد نمود بهمین جهت آنحضرت فرمود **کلما حدیثتم بعدیث منی فاعرضوه علی کتاب الله**.

(چون در موضوع مهمی سرگرم بحث بودیم از موقع نماز آقایان قدری گذشت) صحبت که باینجا رسید برخواستند برای نماز بعد از اداء نماز عشاء و صرفچای مجلس (رسمیت پیدا نمود)

داعی - نظر بیانات قبل اینک ما وشما ناچاریم بهر حدیثی از احادیث منقوله از رسول اکرم ﷺ برخورداریم اول رجوع بقرآن مجید نمائیم اگر مطابقت با اصلی درقرآن نمود بپذیریم و الا رد نمائیم.

این حدیثی را هم که شما نقل نمودید (ولو یک طرفه میباشد) ناچار باید مطابقت با قرآن مجید نمائیم چنانچه مانعی از قبول نباشد قطعاً میپذیریم. فلذا جمعی در جواب گفته اند خدای متعال در آیه ۱۵ سوره ۵۰ (ق) میفرماید

**در جواب حدیث معمولی که
خدا فرموده من از ابی بکر
راضیم آیا او هم از من
راضی هست یا نه**

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعَلْنَاهُ مِثْلَ نَوْسٍ بَاطِلٍ و لغد خلقنا الانسان و نعلناه مثل نوس باطل الیه من جبل الورید (۱)
آقایان میدانید جبل الورید مثلی معروف است که مستعمل در فرط قرب است و اضافه آن بیانست و ممکن است که اضافه لامی باشد.

و حقیقت معنی این آیه شریفه راجع است باینکه علم خداوند متعال بروجهی محیط است باحوال انسان که هیچ چیزی از خفاهای صدور و سرائر قلوب بر ذات اقدس او جل و علامت مخفی و پوشیده نمی باشد.

و در آیه ۶۲ سوره ۱۰ (بونس) میفرماید **وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا**

(۱) ما انسان را خلق کرده ایم و از وسوس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم و از هر که کردن باو نزدیک تریم.

يعزب عن ربك من مثقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين (۱)

بحکم این آیات شریفه و تأیید دلائل عقلیه هیچ فعل و قولی از خدا پوشیده نمی باشد و ورود کار عالمیان بعلم حضوری عالم بجمیع افعال و اعمال و اقوال عباد است اینک ملاحظه فرمائید این حدیثی را که بیان نمودید با این دو آیه و سایر آیات شریفه چگونه تطبیق نمائیم و بچه نحو ممکن است رضا و عدم رضای ابی بکر بر خدا منافی باشد که محتاج بسؤال از خود او باشد.

علاوه بر آنکه رضای حق تعالی مربوط برضای خلق است قطعاً تا بنده بمقام رضا نرسد محبوب خدا نخواهد شد پس چگونه خداوند اظهار رضایت از ابی بکر میکند و حال آنکه هنوز نمیداند ابی بکر بمقام رضا رسیده و از خدا راضی هست یا نه؟!؟

خبر در فضیلت ابی بکر
و عمر و رد آنها
و نیز فرموده است ما صب الله فی صدری شیئاً الا صبه
شیخ - دیگر تردیدی نیست که رسول خدا فرمود ان الله يتجلى للناس عامة ويتجلى لابی بکر خاصة (۲)
فی صدر ابی بکر (۳)

و نیز فرمود انا و ابی بکر کفرسی رهان (۴)

و نیز فرمود ان فی السماء الدنيا ثمانین الف ملك يستغفرون لمن احب ابابکر
و عمر و فی السماء الثانية ثمانین الف ملك يلعنون من ابغض ابابکر و عمر (۵)

(۱) (ای رسول ما) در هیچ حال نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و بهیچ عملی تو و امت وارد نشوید جز آنکه همان لحظه شمارا مشاهده میکنیم و هیچ ذره ای در همه زمین و آسمان از خدای تو پنهان نیست و کوچکتر از ذره و بزرگتر از آن هر چه هست در کتاب مبین (ولوح علم الهی) مسطور است.

(۲) بدرستی که خداوند تجلی فرماید از برای همه مردم عمومی و برای ابی بکر خصوصی.

(۳) نریخت خداوند در سینه من چیزی را مگر آنکه ریخت در سینه ابی بکر.

(۴) من و ابی بکر هر دو باهم مساوی هستیم مانند دو اسب که در مسابقه با هم برابر باشند.

(۵) در آسمان دنیا هشتاد هزار ملك استغفار مینمایند برای کسیکه دوست بدارد ابی بکر

و در آسمان دوم هشتاد هزار ملك لعن مینمایند دشمنان ابی بکر و عمر را.

و نیز فرمود ابو بکر و عمر خیر الاولین و الاخرین (۱)

و عظمت مقام ابی بکر و عمر رضی الله عنهما از این خبر بهتر معلوم میگردد که فرمود

خلفنی الله من نوره و خلق ابابکر من نوری و خلق عمر من نور ابی بکر و خلق

امتی من نور عمر و عمر مزاج اهل الجنة (۲)

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما بسیار رسیده که من باب نمونه بعضی از

آنها اشاره نمودم تا حقیقت مقام خلفاء بر شما واضح و روشن گردد.

داعی - اولاً مضامین ظواهر این اخبار خود دلالت کامله بر فساد و کفر آنها

دارد که میرساند از لسان مبارک رسول اکرم ﷺ چنین مضامین صادر نگردیده

زیرا حدیث اول دلیل بر تجسم است و قطعاً عقیده بر جسمیت حضرت باری تعالی کفر

محض است و حدیث دوم میرساند که ابی بکر شریک رسول الله بوده در آنچه بر آن

حضرت نازل میشده و حدیث سیم میرساند که خاتم الانبیاء ﷺ هیچگونه تفوقی

بر ابی بکر نداشته چه هر دو با هم مساوی بودند و دو خبر دیگر مخالف است با اخبار

کثیره ای که مجمع علیه فریقین است که بهترین اهل عالم محمد و آل محمد سلام الله

علیهم اجمعین اند.

و خبر آخری مخالف با قرآن مجید است چه آنکه در آیه ۱۳ سوره ۲۶ (دهر)

میفرماید لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً بهشت جای آفتاب و ماه نمیشاند حجر و

شجر و مدر و در و دیوار بهشت تماماً روشن و نوزانی میباشد اهل دنیا هستند که

احتیاج بچراغ دارند و الا اهل بهشت احتیاج بچراغ ندارند.

علاوه بر این ظواهر اکابر علماء درایت و رجال خودشان از قبیل عالم جلیل مقدسی

در تذکره الموضوعات و فیروز آبادی شافعی در کتاب سفر السعادات و حسن بن کثیر

ذهبی در میزان الاعتدال و ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ خود و

(۱) ابو بکر و عمر بهترین اولین و آخرین اند.

(۲) خلق نموده خدای تعالی مرا از نور خودش و خلق نموده ابی بکر را از نور من و خلق

نموده عمر را از نور ابی بکر و خلق نموده است امت مرا از نور عمر و عمر چراغ اهل بهشت است.